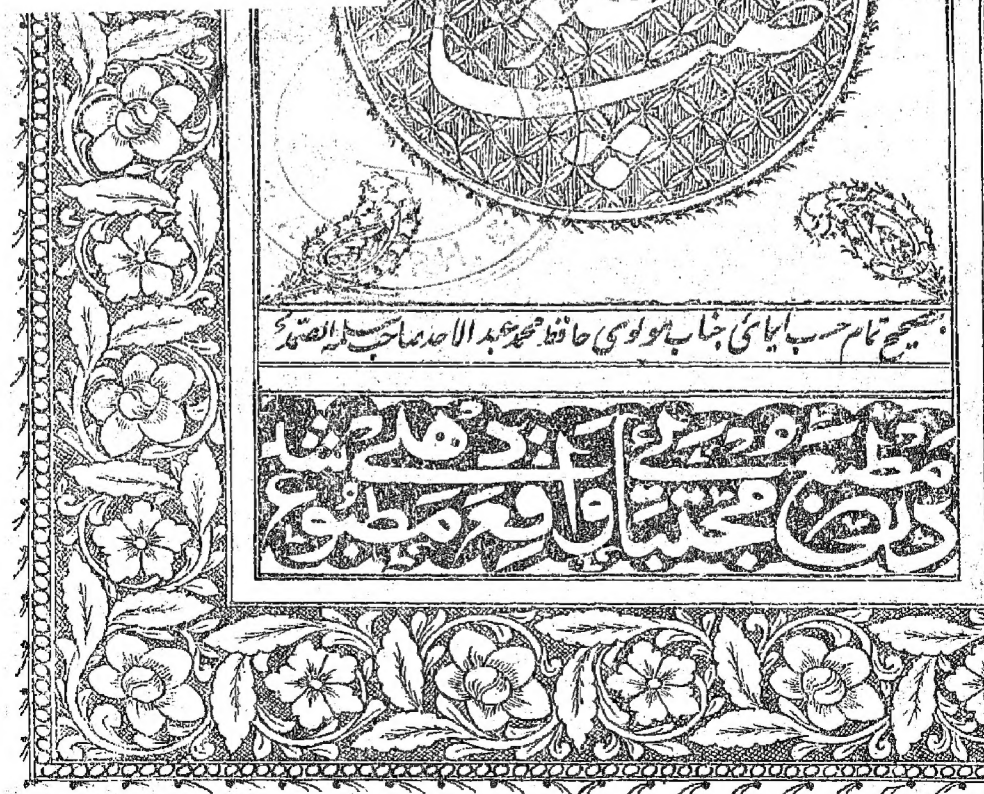


M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE2536



DIGITIZED

2002

CHECKED 1996-91

۲۵۳۶

# بسم الله الرحمن الرحيم

تامی مراتب حمد و ثناء واحد را که اوست معبود کل و موجود مطلق تعالی شان و جمیع مدارج  
 نعت خاص رسول اکرم را که اوست نظم عالم و نائب حق صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه جمیعین  
 اما بعد احقر ناچار بر سر این گناه امداد الله فاروقی چشتی تہانوی کی یکی از محترمین خدام و کثیرین  
 مریدان و خاک دہستان حضرت ایشان عینی جناب اقدس حقیقت آگاہ کالات و ستارگان  
 صاحب اشریعت و الطریقت بحر الحقیقت و المعرفۃ ہادی دین تین امام اساکین پیشوای  
 عارفین مکرم معظم حضرت نور الاسلام مولانا و مرشدنا و ہادیانیا بخیر نور محمد چمنجہانوی چشتی  
 قدس سرہ است عرض مینماید کہ بعضی از یاران طریقت خصوصاً عزیزم سید کونین بسندیدہ خلا و  
 حافظ محمد یوسف فرزند رشید امام العاشقین عارف باہد کامل اکمل حضرت حافظ محمد ضامن  
 فاروقی چشتی رحمۃ اللہ علیہ تیس شدہ و باعث برین گردیدند کہ پنہ از کار و شغال مراقبات خاندا  
 چشتیہ صابریہ قدوسیہ معمول اند بر آئین تعلیم آرد تا در محارقت بعیدہ کہ تو خدشت عزیز ش  
 اختیار کردہ نمایان دور دراز در خاک ہندوستان افتادہ ایم بران عمل کردہ آید و آئندہ  
 بکار آید چون این بیچ کارہ ناایق لیاقت و منزلت این امرند ارد کہ این مرتبہ شیخ  
 مکمل است این کار را دشوار نیداشت لیکن از وفور التماس عزیزان چارہ نہ

لہ فاروقی  
 نبی و چشتی  
 شمس  
 خطی  
 تہانوی

خطیہ خاص  
 حضرت  
 خواہ  
 چمنجہانوی

و ملتی بجناب حق تعالی گردیم پس بدلم القاشد که بنویس بر آنکه عادت امد جالست که هر چه  
 از زبان توام شخصیکه باو عقیدت و ارادت دارند می بر آید موثر و مفید تر میشود اگر چه همون کتب  
 موجود باشد لهذا آنچه از حضرت مرشد خود و از بزرگان خاندان رسید از کار و اشتغال ضروریه  
 چشیتیه و قادریه و نقشبندیه می نگارم شاید که دعار و همیت سالکان و باعثان تخریر این سالک  
 این مبر را هم بکار آید و شاید مقصود سرخ نماید بعید نیست و الله یهدی من یشاء  
 الی صراط مستقیم اکنون باید دانست که اکثر از کار و اشتغال حضرات چشیتیه و قادریه  
 اتحاد و اتفاق نسبت بزرگان بزرگان عالی شان مخلوط گردیده اند و آن شغل که خاصیت  
 راست قادریه می کنند و آنکه مختص بقادریه است چشیتیه هم عمل می آند و مال هر دو واحد است  
 لهذا این ناچیز نیز چند آن تفریق نکرده اشتغال هر دو طریق چیزی چیزی می نگارد و خود را بری از  
 سهو و خطا ندارد و بر سالک تفریقش واضح خواهد شد و نام این رساله ضیاء القلوب میباشد  
 و امد ولی التوفیق مقدمه بدان آید که الله تعالی الی طریق سلوک که سالک چون خواهد  
 که توفیق سلوک امد حق تعالی دهند اول نوری از انوار هدایت یهدی الله لنوریه من یشاء  
 در دل و نور آید و رنگ ضلالت بگریزی از سینه او نبرداید پس هر سینه حطام دنیا بول او سرود  
 شود و طلب آخرت رسینه او گرم گردد و کف بعبان توبه زند و قدم در رکاب است آورده بر  
 اسپ منتظر رسوا روده غم بجزم کند و جمله معاصی را پس پشت انداخته روی بسوی قبله طاعات  
 و عبادات حق تعالی آرد در آن وقت او را از مرشد کامل راه دیده جامع شریعت و طریقت که  
 مقتدا بر وقت باشد چاره نبود که خود را در پای سعادت خدمت باندازد و دوست در امن است  
 او بیاو نیز تا از مکان شیطانی و مکروهات نفسانی که راهزن سالکانند بزمین توجه او محفوظ ماند و در  
 معالجه امراض باطن خود بر حسب ارشاد او مشغول شود که تا وقتیکه همه امراض معنوی که صفات ذمیه اند  
 مثل حسد و کبر و کینه و عجب و برآو نفس و غیره دفع نشوند بجای آنها همه اوصاف حمیده چون  
 علم و حکم و سخا و تواضع و ذلت نفس و رضا و تسلیم و غیره کم خوردن کم گفتن کم با خلق بود

این رساله  
 در توفیق  
 است





این طریقۀ شطاریه بدیهه فرموده اند اول توبه و آن بیرون آمدن است از هر مطلوبات یا سوءالیه  
چنانکه وقت ثبوت باشد دوم زهد و آن ترک کردن است دنیا و مافیها را چنانکه وقت موت باشد  
سوم توکل و آن ترک کردن است اسباب ظاهری را چنانکه وقت موت باشد چهارم  
قناعت و آن ترک کردن است شهوات و خواهشات نفسانی را چنانکه وقت موت باشد پنجم  
و آن بقطع و اگر بختن است از خلق چنانکه وقت موت باشد ششم توجه الیه و اعراض از سوءالیه  
است چنانکه وقت موت بود پس باقی نماند که امر مطلوب و محبوب و مقصود جز اصول شانه هفتم  
صبر و آن ترک کردن است خطوط نفسانی را از مجامده چنانکه وقت موت بغیر مجامده ترک میکنند هفتم  
رضا و آن ترک کردن است رضا نفس خود بدخول رضا حق تعالی و تسلیم کردن خود را بیکم از لی  
حق تعالی چنانکه وقت موت بود هشتم ذکر و آن ترک کردن است ذکر غیر الله چنانکه وقت موت و نهم  
مراقبه و آن ترک کردن است حول خود چنانکه وقت موت پس طالب باید که اول این اوصاف  
میرشد از صفات و میمیشیر که از لوازم حیوانی و عنصریت برآید و بر همین اوصاف تمسک  
بیدا سازد و دل را از گرد و زار تمیز دهد و صفات نماید تا لیاقت وصول الیه حاصل نماید

فصل در بیان طریق سعادت

پیر شخصه را که ارادت به بیت دارو پیش خود و فراتر از ادب بنماید اول خطبه خواند یعنی  
الحمد لله محمد و آل محمد و نستعينه ونستعينه ونعوذ بالله من شر أنفسنا ومن سيئات أعمالنا  
من يهده الله فلا مضى له ومن يضلل الله فلا هادي له وشهدنا أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له  
وأن محمدا عبده ورسوله يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله وأطيعوا الله وأطيعوا أبايكم وأطيعوا  
أبايكم وأطيعوا أبايكم وأطيعوا أبايكم وأطيعوا أبايكم وأطيعوا أبايكم وأطيعوا أبايكم وأطيعوا أبايكم  
خود بر سرست مرید و خواند ید الله فوق ایما یم فمن تكلم فانما ينكث على نفسه وكره  
بما عهد عليه الله فسيؤتيه أجرا عظيما ونفعنا الله وأياكم يا رب الله لنا ربكم  
و اگر مرید عوام باشد گوشه چادر یا عمامه یا رمال بدست او دهد و بگوید مرید را که بگویند اگر شتم

۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲  
 ۴۸۳  
 ۴۸۴

از همه دیان شرک و کفر و آنچه در آنهاست و ایمان آوردن باند و رسول او و قبول کردن دین اسلام را و آنچه دوست و توبه کردم و بیرون آمدن از حبه معاصی و داخل شدن در زمره مطیعان جمیع و ترک کردم دنیا و مافیها را برای رضای مولی و بگوید **رَضِيتُ بِاللّٰهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِعُمْدَةِ نَبِيِّنَا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَبِغُلَامِیَ الشَّهِيدَانِ لَنْ إِلَهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَاللّٰهُمَّ إِنَّی مُسْتَغْنٍ عَنْكَ وَرَأْسُکَ لَا یَعْلَمُکَ بَعْدَ بَیْکَ سِوَاکَ** که بیت کردم بر دست فلان و ناچهر خود گیر و خستیا کردم سلسله فلان و دعا کند که خداوند فیض برکت بزرگان این سلسله نصیب ما کن و در زمره ایشان برانگیختن بعد از ان مرشد طریق ذکر بناسبت است و اوقات طاعت او تلقین فرماید و از آداب سلوک اطلاع نماید و توجیه بر حال او معنی دارد و به تحصیل مسائل فقه ضروری و به هیچ عقائد اهل سنت و جماعت تا نکند و رعایت و تحریض بر اتباع شرع شریف نماید که لی این وصول مطلوب مشکل است و ارشاد فرماید که مکاشفات و ارادات خلاف شرع را اعتبار نسازد و بر او امر شریعت مستقیم باشد و از ممنوعات او به پرهیزد و از نعمت محرم و مشتبیه احتیاط کند و حکام شریعت را بر همه امور مقدم دارد

باب اول در بیان اذکار و شغال و مراقبات حضرات چشتیه ضوان الله تعالی علیهم اجمعین

فصل اول در بیان ارشاد تلقین ذکر

بدانکه پیر بعد از ادا می ختم و فاتحه بار و اح مشایخ طریقه مرید را حکم کند که سه روز متواتر روزی از روز و درین روزها کثرت کلمه تهلل و استغفار و درود کند مگر از بزرگان باز بگوید روز سویم مرید در آخر شب یا بعد از صبح و یا بعد از نماز عصر لیکن اول اولی است پیش مرشد بیاید یا مرشد او را در خلوت که در آنجا بنشیند و مرید دیگر بنشیند زیرا که تلقین مرشد اسرار حق است هر طالع مخصوص با سراری باشد پیش خود باد و در آنوقت اول مرید را توجه دهد تا تخم ذکر و جذب باطن در شب نیز ذکر بجز تمام قبول نماید و طریقه توجیه نیست که مرشد خود را از نه خیال خالی کرده ل خود را یاد

مقابل کند و ضرب اسم ذات بخيال مل افزند و تصور نمایند که کیفیت ذکر اسم و جذب شوق ازل  
 من مل مرید میرود و سرایت میکند با اندازه صد و یکدم او را توجه دهد تا حرارت ذکر و جذب باطن او  
 سرایت کند و دلش متحرک بزرگ گردد و بعد از آن هر ذکر که ملائم حال مرید است دعا او باشد رشتا  
 فرماید و مرید بر رشتا و مرشد با ذکر مشغول شود و از اظهار حسد و سرپیشتی و تا شمر انوار واسطه را شود  
 طریق دیگر نیست که یکبار مرشد بگوید و مرید بشنود باز مرید گوید و مرشد بشنود و چنین سه بار تکرار کند  
 بعد از آن مرشد بگوید آنچه را از پیران رسیده ترا دادیم و مرید گوید قبول کردم بعد از آن حکم کند که در خلوة  
 تنگ تاریک که در آن فقط قیام و قعود و غلبیدن تواند و امتناع حالی باشد و از شور و شغب دور شود  
 با طهارت کامل چارز انویجی مربع بنشیند و پشت رست دارد و چشم بند نماید و هر دو دست بزرانویند  
 و انگشتان کشاده دارد و نقش فقط اسب پیدا یزد و نرنگشت پائی رست را بر رگ کیماس نهد  
 و رگ کیماس رگی است که در باطن انوی چپ است و مربوط باطن قلب است بعد از این دعا  
 یا سب بار خوان یا یحیی یا قیوم لا اله الا انت استدلک ان تجیر قلبي بنور معرفتک ابدایا الله یا  
 الله یا الله بحضرت قلب و تصور منی بعد از آن بطریق محاسبه مجاهده بزرگ فکر و ملاحظه و سطیحه با  
 اتم وقت و شدت جهریه یا خفیه با آنچه ذوق و انبساط دست دهد و لذت ذکر او را بر پای آورد  
 مشغول شود و اگر خطره غیر در آید مبتدا به جمال مرشدان خطره را رفع سازد و باز ذکر مشغول  
 تا ترکیه نفس و تصفیه قلب تجلیه روح حاصل آید و خطرات و وساوس و سوءالیه محو گردد و انبساط  
 و خضوع و قلب ظاهر شود و انزاد گردد تمام اعضا و رگها و گوشت و پوست و خون و استخوان و  
 مغز آید و ذکر بیخ گیر شود و شمر کاشفات و انوار و ارات غیبی گردد و حقیقت بسیار بر کشف  
 گردد و با عالم ارواح ملاقات شود و ذکر حقیقه و شهود حق درین مقام متبحر گردد . . .

### قائده

بدانکه چون دل بزرگتر متحرک گردد و ذکر از زبان دل مسموع شود آن حرکت ازل در جسم پراکنده گردد  
 و صوت انتشار آن بود که اول حرکت عضوی چنانکه حرکت قلب و بود از آن عضو فهم گردد پس باید



که بآن متوجه نشود و توجه قلب را در گاه دست گاه پائی گاه سرب که قصد کند متحرک گردد بلکه تمام عالم را در حرکت یابد و چون نور ذکر منتشر گردد در اندک زمانه تمام اطراف بین را محیط شود و از ستر تا خن پائین که سمور گردد و احوال الهامی مختلف روی نماید گاه گریان و گاه خندان و گاه افسرده گاه حیران گاه پریشان اما هیچ لغت نشود مشغول نبرد که فکر که مقصود اصل است باشد باید ادای حقان شود و که یک مرتبه از تمام بدن ذکر آمد بشنود و همه اعضا بادل موافقت نمایند و بیک صورت و آواز درین حال غلبه کرد بعضی اعضا زیاده در بعضی کم بود و گاه غلبه در جمیع اجزا متساوی باشد درین وقت لذت بیشتر یابد و این کیفیت را در صطلح قوم سلطان الاذکار میگویند و اگر آواز ذکر بگوش خود استماع نماید و آنچه مشهور است که چون ذکر غلبه کند آواز ذکر آن غیر هم میشنود غلط عام است پس ذکر دل و اگر هم ساکت تواند شنید و پس اگر و همی که برانند که آواز ذکر غیر آواز در و نزدیک حسب مراتب ذکرین سامعین تواند شنید و این را در بیان ذکر بداند که ذکر آن را گویند که سیاد الهی هیچ غیر الله را فراموش سازد و بحضور قلب قرب و معیت حق تعالی چنانکه فرموده آنکه عِدَّتِیْ اِذَا ذُکِّرْتِیْ وَ تَحْمِلُکَ فِی شَفْعَتِیْ اَنَا جَلِیْسُکَ مِنْ وَ کَرَّتِیْ حَاصِلْ اید بحکم بگو که بگو و اصیلا با توجه و فکر تمام چندین مشغول و متفرق نبرد که گوید که از خود بی هوش بود و در مره الذین ینکرون الله فیما هم قاعود و علی حب لئولهم داخل شود و ذکر حیات گردد و بداند که ذکر بر اقسام است و مقصود از ذکر حصول مذکور است بحضور قلب پس هر عملی و فعلی که از آن حصول مطلوب است هم ذکر است کلمه باشد یا نماز یا تلاوت قرآن یا در دیا اعمیه که مطابق قرآن و حدیث باشد و یا دیگر عبادات و یا عبارات دیگر که بلا حظه معنی آن یافت مذکور و مطلوب است آن هم جمله ذکر است و آن حصول مذکور بی فنا ذکر حاصل نمی شود پس طالب اباید که در ذکر است بجا چنان متفرق شود که غیر حق و خود را فراموش سازد که وصول الی الله بدون نفی با سوا الله ممکن نیست چون باین مرتبه رسد هر تقوی و توکل عزت و قناعت و صبر و تسلیم و رضا



[illegible]

خط و خیر آمد و رفت و خط و خیر آمد و رفت دل قرار گرفت و هیچ چه منتظر دیگر دو منتظر غیر بود که یک که اکثر و رحمانی قرار یابد از جمله اوقات در شود و اعلم الله





اگر بسیار در خدمت شیخ حاضر بوده اخذ توجیه نماید و الا نه در خلوة نشسته بگذرد مشغول مراقبه و محاسبه مشغول شود  
و یا با برادران تفت حلقه نموده در ذکر جمعی یا در مراقبه مشغول گردد اما باید که کلام الله را از کلام الله بسیار و کلام  
الله را از کلام الله بسیار گوید بعد از آن از ذکر دست برداشته دعا کند و فاتحه بار و اح پیران  
و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و آل و صحابه جمیع بخواند و نذر نماید ایضا طایق دیگر ذکر نفی  
و ثبات بناست هفت لطائف دل که آن فی جسد آدم مضاعف و فی المضافه قلب و فی القلب  
قوات و فی القوات روح و فی الروح سر و فی السر نور و فی النور انا بیان یافته اند تعلیم می آید بدانکه  
در ذکر نفی و ثبات نیز هفت مرتبه مقرر کرده اند که در هر درجه نفی و ثبات است پس ذکر ربانی متعلق  
با جسم است مرید را باید که باین ذکر چنان مشغول شود که غیر ذکر نکند و از هر چه اس جز ذکر نیاید چون  
سالمک باین مقام رسد از عالم جسم ترقی کرده به مرتبه لطیفه قلب که نفس است برسد و ذکر با فکر تعلق بطیفه  
قلب رود و این مرتبه بگذرد که لا اله الا الله با فکر چنان مشغول شود که لا اله الا الله که نایه است نفی شود و چون  
ثبات لا اله الا الله هیچ نماند اگر سالمک باین مرتبه رسد از مقام نفس ترقی کرده به مرتبه دل سیده باشد و ذکر دل  
لا اله الا الله است الا الله را بحدود دل تصور کند و بدلائل خود را و صفات خود را بذات و صفات حق ربط داد  
بگذرد الا الله چنان مشغول گردد که شتار که در الا الله است نیز نفی شود و بعد از این هیچ نماند چون  
سالمک باین مقام رسد بخطر ملکوتی گذشته و مرتبه دل اعلی کرده به مرتبه روح برسد و ذکر روح اسم ذات است  
والله ذات جامع جمیع صفات است والف و لام اشاره بافعال اسماء و صفات است و حرف ها  
در لفظ الله است اشارت بذات است پس سالمک آید که چندان اسم ذکر کند تا مشغول شود و الف لام که در  
الله است نیز نفی شود و بعد از این هیچ نماند اگر سالمک باین مرتبه رسد خود ذکر گردد و در مرتبه روح ترقی نموده  
سر رسیده باشد باز بگذرد چنان مشغول شود که خود مذکور گردد و قافیه عبارت از این است  
و اگر باین مرتبه برسد بمقام و بیسم الله الرحمن الرحیم و خود نور گردد و باز در باب که لوازم نور ظهور است  
باز ظهور کند بمقام عبودیت لا اله الا الله محمد رسول الله که مرتبه عبودیت مقام تعاضی سالمک  
است در آن مقام حقیقت عبودیت و معبودیت مکشوف شود و باز در عبادت که حق عبادت است



مشغول شود و حفظ مرتبه بواجب حسن بجای آرد و کمال اتباع شریعت نماید و بر سرشار شد جلوه  
 بوده طالبان حق را راه نماید و ولایت و شجاعت هر دو او را مسلم باشد فائده آگاه با دای عزیز  
 بر چند وصال محبوب بر شتیاق غالب و لذت بیشتر و هر که طلب دانه و همت شیرانه دارد و طلب  
 استوار قدم باشد و نا امید نشود انشاء الله تعالی آخر کار اگر طالب صادق است شاید مقصود در حق  
 خواهد نمود و مگر به طریق ذکر یا پس انقباس باید که بیدار و هوشیار باشد بر انقباس خود  
 دل هرگز صاف نشود از که رت نفسانی تا مدد با پس انقباس نکند و با پس انقباس نیست که  
 مکان و زمان او را یعنی در آید آن نفس و فرو رفتن نفس طالب اگر باشد خواهد که حل خواهد شد  
 پس وقت بر آمدن م لا اله الا الله گوید و وقت و فرو رفتن لا اله الا الله گوید اما در ذکر خفی بدم و اگر گرد و در بالا کشیدن  
 و فرو گذاشتن نظر بر ناف دارد و از اینجا ذکر گرد و پس بسته بچرت زبان بدم و ذکر بود و چند آن  
 مشغول شد که دم و اگر در طریق دیگر آنکه لفظ الله بالا کشد و هورا فرود گذارد و ملاحظه کند  
 که همون اندرون همون برون است یعنی هو الظاهر هو الباطن ملحوظ دار این فکر اینچنان رزش  
 نماید که دم و اگر شود و مستغرق بنظر گرد و ذکر حیات شود و بیداری و خواب اگر باشد و با پس انقباس  
 حاصل آید و دل از ماسوا امید پاک صاف و نورانی گردد و لهذا این ذکر را جارب و قلب گویند زیرا که  
 دل را از همه که و رات و کثافات صاف گرداند و شمر تجلیات و رات سازد فائده اگر مرید  
 ساده دل باشد و از کیفیت ولذت ذکر لذت گینگشته باشد باید که مرشد او را پیش خود را و نور  
 بنشانند و بگویند که چشم را بند و بر انگون ساز و کمر کج کرده و سینه را پیش آورده مقابل شود و  
 مرشد انقباس او را احساس نماید و وقت فرو بردن نفس مرید مرشد نفس خود را بر دم او بگذارد و وقت  
 بر آوردن او دم را دم خود را در کشد چون باین طرز مشغول شود یکایک از ده بدن مرید با نوره آرد  
 بر آید و هر ذکر که آماده مرشد باشد جاری گردد و علاج دیگر مرید یعنی اگر مرید بسیار غنی  
 باشد و هیچ ذکر در وقتانیز نکند باید که مرشد او را ذکر اسم مزنی او تعلیم نماید و صورت دریافت  
 اسم مزنی او نیست که مرشد او را در خلوت پیش خود بنشانند و اسمی از اسمانی سنی گرفته بهمت



رست چپ پیش و پس بالا سوی آسمان ششم بر دل و در سفت ضربی رست چپ پیش و پس  
 فوق هفتم بر دل ضرب نهند و درین ضربات ملاحظه نمایند که تا کجا توانم و کجا اندوختن شود و کجاست  
 ولایت این ذکر اگر داند حاجت بیان نیست و اگر این کار را بلا خطه بحال سازد و غرق شود  
 و نماید از روی او و سنگ شجره آواز ذکر مسموع شود و مضمون آن چنین است لا اله الا الله محمد رسول الله  
 منسوب گردد و بخوبی برسد طریق دیگر چهار ضربی مستقبل قبله بنشیند و صحف پیش دارد  
 یا قهر نگر پیش بود ضرب اول بر چپ و دوم بر رست سوم بر صحف یا بر قهر چهارم بر دل و در مشرق  
 ذکر کرد و درین ذکر کشف معانی قرآن و کشف قبور فرموده اند و الله یومرئ من یشاء  
 طریق دیگر اسم ذات قلندری چون سالک خواهد که بمقام هویت رسید باید این ذکر  
 مشغول نماید و پیوسته در خلوت مشغول باشد باید که جلسه مربع نگاهدارد و سر را در میان هر دو  
 بردارد و آن الله گفته سر را بردارد و هر دو دست بر زانو سخت کرد و هوار داد خود ضرب کند این طوری  
 ذکر گوید و مشغول باشد تا موصوف بصفات الله گردد اکثر شیخ رضوان علیه السلام عمل آورده اند  
 طریق ذکر جبار و ب بدانکه لا اله الا الله را از زانوی چپ آغازیده و سر را بر زانوی راست  
 دو تا یکم کف است رسانیده و اندک سر را بجانب پشت کج کرده ضرب الله بشت بول زنند  
 و مدام در زش نماید درین ذکر دوازده بنشیند طریق ذکر حدادی بدانکه همان طور دم را بر زانو کشیده  
 و دور کلاه را بکف رست رسانیده بهر دوازده ایستاده شود و هر دو دست بردارد و کلمه  
 لا اله الا الله را بقوت تمام بر دل ضربند و هر دو دست نیز بر زانو بزنند و بنشیند چنانکه حدادی  
 بدو دست بکف بقوت نیزند بهر طریق هر بار که شد تا ذوق دست ده این ذکر از امام حدادی  
 منقول است حضرت شیخ جلال تھانیری قدس سره فرموده که بسند این ذکر حضرت شیخ  
 ماست بر کاتبه این فقیر بحضور خود مشرف فرموده اند چنان مشاهده و معاینه گشت که  
 بطاقت مردم نتواند الا بفضل الله و عونہ طریق ذکر آره بدانکه دم را و اثر گون کرده بشت  
 تمام کشیده و دور کلاه بکف رست رسانیده اندکی سر را بجانب پشت مائل کرده ضرب



بر دل زین طریق دیگر اگر از چشم بسته زبان را بکام چسبانیده و دم را و از گون کرد و لفظ  
الله را از زان بشدت کشیده تا بکشف رست رسانیده ضرب لفظ هو بقوت بر دل بزند چنانکه  
در و اگر از به بچوب میکشد و دم نفس اینزور و آواز سخت جاری دارد و ملاحظه صفات امهات نگاهدارد  
و تصور کند که بر قلب اثر می کشم و بجائی برآید که از چوب و در وقت اثره کشی می برآید ذرات نور  
صاف همراه هوا ز دل میریزند و در تمام اعضا بدن منتشر میشوند و از جسم برآمده تمام عالم را محیط  
بوده همراه وجود و اگر وجود عالم را مستور و محو گردانیده اند درین ذکر چندان مستغرق شود که محویت  
کلی حاصل آید و مشاهده رونماید و کیفیت این ذکر تعلیم نمی گنجید هر که کند داند فائده بداند که در ادکا  
جهتیه تعلیل غذا چندان کند که ضعف لاحق آید بلکه برعکس معده خالی نگذاشتن کافی است استعمال  
روح و مغزیات در خوراک از ضروریات است تا بسبب خشکی و پیریشانی در دماغ عارض نشود  
و ربط قلب با شیخ با اعتقاد و محبت و تعظیم تمام درین راه سلوک شرط مقدم و رکن عظیم است و مقصود  
از چندین اذکار همان ذکر و اوم و حضور تمام است باید که خود را دایم و اگر دار دواز کار برپا و از گفتار  
و ظاهر بگیرد و تاغذای دل و روح همان ذکر گردد و همواره مولس وی شود ملیت کار کن کار کند  
از گفتار بکار گذاردین راه کار و کار در فصل دوم در بیان شغال ذکر باید دانست که دل  
دو سوراخ دارد یکی زیرین دم بالا دروازه بالا آنکه متصل بحجم است و دروازه زیرین علاقه بروح  
دارد چون و اگر بزرگتر باشد و شد و تحت و فوق مشغول شود بالا کشاده گردد و اما دروازه فرو دین بزرگ  
خفی که مراد بحجم دم است مفتوح میگردد و بحجم دم در ذکر اصل الاصول است و شرط کرده اند این را  
حضرات پیشیه و قادیه لیکن حضرات نقشبندیه شرط نکرده اند منکر او کویه نیز نیستند و فائده یارین  
بسیار اند زیاده تر آنکه حرارت و باطن پیدا آید و دسومات اندرونی گدخته شوند و عروق متصل  
بدل اند چربی بسیار دارند و بواسطه چربی خناس نهند و سواس که هر دو دروازه دل گرفته مثل  
عنکبوت نشسته و پرده کافرو پشته قرار گاه خود ساخته است بدان عروق لعل میکند و خطرات  
و سواس باطله و دل می اندازد چون دم بسته شود حرارت دم بآن چربی رسد که از شود و خالی دل

حاصل آید و خناس مهور گرد و طریقی کبریا می دفع خطر فاسد که در دل شینند  
و دور نشوند و آنکه صوت خناس مثل ازدهاست و خرطوم دارد و بز خرطوم خاری های پیر بر دارد  
هرگاه که از مرید قصوری واقع شود و یا طعام از نا وجه بخورد خناس قوت گیرد و خرطوم پیر را  
برگردانند و آن پیر در دل او اثر میکند و سیاهی پیدایم آید پس چون مرید بعد قوی  
است غبار سیاه نفس بکشد علی و خفی مشغول میشود و خناس ضعیف میگردد و دل صفائی ببرد  
فانده پس هرگاه که خطره سخت فاسد و بد عقیده در دل قرار گیرد و هیچ وجه دور نشود  
علاجش آنکه دم را از ناف کشیده در دل حبس کند و قرار دهد و کلمه لا اله الا الله را از دل برآورد و مقصود  
کن که خناس که برگزین حلقه کرد مثل مار شسته است و شش از مقراض لا اله الا الله گرفته میکشد و تا  
بکشف رسانیده ضرب کلمه لا اله الا الله بر دل بشدت و قوت زند و خیال کند که صد مرتبه ضرب لا اله الا الله  
از دل بر سر خناس افتاد و پاش پاش شد و از اندرون بیرون افتاد همین طور کشاکش و دم  
مشغول شود و بگونه تعالی در اندک عرصه خطره فاسد دفع شود و خناس خطره دهنده هلاک گردد  
دل صاف مثل آینه منور بنور ذکر شود درین ذکر ملاحظه و حسن شرط است و الا بی حس  
نیز فائده خواهد بخشید مگر کردن شرط است طریقی حبس نفی و ثبات که آنرا شغل نفی و  
ثبات گویند طریقی نیست که هر دو چشم بسته و زبان بکام چسپانیده اول دم را از ناف  
کشیده در دل قرار دهد و باز همان طور کلمه لا اله الا الله از ناف چپ آغاز ببرد و برانفوی راست آورده تمام  
بکشف رسیده رسانیده ضرب کلمه لا اله الا الله بر دل زند همین طور اول روز بیده دم سه بار در دم  
مشغول شود بعد از آن هر روز درجه بدرجه یک یک زیاده کند و عدد و تر که الله تعالی و محمد و آله  
نگاه دارد تا در باطن حرارت پیدا آید و وسومات اندرونی گذارد و خطرات دفع گردد و خناس  
بگریزد و حالات ظهور گیرند و چون کشش دم فوق الحدا باشد خطره بند می و محویت دل  
زود پدید آید و حرارت در تمام اندام سرایت کند و ذکر در همه اعضا جاری شود و آتش عشق  
تسلط زند بگونه تعالی اما کشش دم را و خطره بند می را خلوصه از طعام و شراب شرط است

فانده پس هرگاه که خطره سخت فاسد و بد عقیده در دل قرار گیرد و هیچ وجه دور نشود  
علاجش آنکه دم را از ناف کشیده در دل حبس کند و قرار دهد و کلمه لا اله الا الله را از دل برآورد و مقصود  
کن که خناس که برگزین حلقه کرد مثل مار شسته است و شش از مقراض لا اله الا الله گرفته میکشد و تا  
بکشف رسانیده ضرب کلمه لا اله الا الله بر دل بشدت و قوت زند و خیال کند که صد مرتبه ضرب لا اله الا الله  
از دل بر سر خناس افتاد و پاش پاش شد و از اندرون بیرون افتاد همین طور کشاکش و دم  
مشغول شود و بگونه تعالی در اندک عرصه خطره فاسد دفع شود و خناس خطره دهنده هلاک گردد  
دل صاف مثل آینه منور بنور ذکر شود درین ذکر ملاحظه و حسن شرط است و الا بی حس  
نیز فائده خواهد بخشید مگر کردن شرط است طریقی حبس نفی و ثبات که آنرا شغل نفی و  
ثبات گویند طریقی نیست که هر دو چشم بسته و زبان بکام چسپانیده اول دم را از ناف  
کشیده در دل قرار دهد و باز همان طور کلمه لا اله الا الله از ناف چپ آغاز ببرد و برانفوی راست آورده تمام  
بکشف رسیده رسانیده ضرب کلمه لا اله الا الله بر دل زند همین طور اول روز بیده دم سه بار در دم  
مشغول شود بعد از آن هر روز درجه بدرجه یک یک زیاده کند و عدد و تر که الله تعالی و محمد و آله  
نگاه دارد تا در باطن حرارت پیدا آید و وسومات اندرونی گذارد و خطرات دفع گردد و خناس  
بگریزد و حالات ظهور گیرند و چون کشش دم فوق الحدا باشد خطره بند می و محویت دل  
زود پدید آید و حرارت در تمام اندام سرایت کند و ذکر در همه اعضا جاری شود و آتش عشق  
تسلط زند بگونه تعالی اما کشش دم را و خطره بند می را خلوصه از طعام و شراب شرط است

و نیز در مجلس دم عدم استعمال سبوات مثل آب هوا سرد و ضرورت  
از طعام چارپاییز و برابریست که حرارت طبعی باشد یا عارضی زیرا که  
مرض میگردد و عظم شرطان است که درجه اوسط را نگه دارد نه  
و این غایت گرنگی که ضعف آرد طریق دیگر حسن نفی و اثبات  
اینچنین چشم بند نماید و از نگرش پنهان است و پشت که متصل  
رگ کیماس الحکم گیرد و هر دست بزرز انوهند بعد دم را از زیر ناف قبض کرده بجانب دل و ده  
بام الدماغ قرار دهد و حرف لارا از زنا با فکر و ملاحظه حرکت لب زبان از خیال کشیده و  
بجانب سر برد و حرف الهم را بدماغ رسانیده از دماغ بیرون دهد و لفظ الا الله بر فضا  
دل ضرب کند همین طور در یکدم پنج یا هفت بار گوید بعد از آن بسته نفس براه روزن  
بینی بگذارد وقت گذشتن محمد رسول الله علیه وسلم گوید و چشم را بکشاید ملاحظه  
کند و باز تنگی گذارد و همین طور ده نفس هر روز بعمل آورد و هر دم یوماً فیوماً یکبار زیاده  
حتی که در یکدم صد و بیست و یک بار رساند آن زمان روزن دل بکشاید و از  
نور مشاهده منور گردد و بفضل تعالی طریق مشغل سه پایه دوره چشمتیه شغل سه پایه  
نسبت کرد با الفاظ الله یحیی الله بصیر الله علیکم ذکر کنند این شغل را حضرت چشمتیه  
سه پایه میگویند و اکثر اهل الدین عمل مشغول گشته اند نظیر قیش آنکه جملہ بلیغ بشنید و  
فکر و تصور سلطانا تقوی و اسلطانا تقوی نگاهدارد و دم را حبس کرده از زیر ناف  
بام الدماغ رساند چون دم بام الدماغ برسد الله یحیی الله گوید و فی یقیق تصور دارد و باز رذل  
الله بصیر الله گوید و فی یقیق تصور کند و باز زنا الله یحیی الله گوید و فی یقیق تصور دارد و باز از زیر  
بام الدماغ الله یحیی الله و بر دل الله بصیر الله و زنا الله یحیی الله گوید همین طریق عروج و نزول  
کنند مشغول شود چند آنکه در یکدم یکصد یکبار مشغل سه پایه مذکور گوید مشاهده لا اله الا الله

و شغل مذکور را در سلسله شطاریه به پشت رگنی نیز گویند از آن که تصور پشت چیز درین شغل  
الابد بایدست برنج و ذات و صفات و شد و مد و تحت و فوق بی نمی نماید بدان کل نفس فی شوق  
تفصیل احوالیکه درین شغل می نماید قلم آوردن ادب نیست مگر سهال درین شغل سه پایه ذاتی است  
یکی قرب نوافل دوم قرب فرائض سویم نه قرب نوافل نه قرب فرائض بلکه عین عین سالک معائنه کند  
که المعائنه روتیه اسم بلا حجاب تعین عین ذات است و است فائده باید دانست که قریب قسم  
قرب فاعل قرب فرائض ماقرب نوافل این است که صفات بشریه سالک زوی زائل شوند و  
صفات حق تعالی بروی ظاهر گریز چنانچه زنده گردانده و او میراندر زنده را باذن اله تعالی  
و به بنید از جمیع بدن خود و نشو و سموعات او به بنید مبصرات را از تعبید علی هذا القیاس باقی  
صفات سوار این و همین معنی فناء صفات بنده است بصفت حق تعالی و این شری نوافل است  
و اما قرب فرائض پس آن عبارت است از فناء عباد الیکه از شعور جمیع موجودات حتی که از نفس خود  
نیز فانی شود و حیثیتی که باقی نمانده باشد در نظر سالک مگر وجود حق تعالی داین معنی فناء بنده است و ذات  
او تعالی و این شری قرب فرائض است طریق شغل سلطانان الصیر از حضرات خواجگان  
چشتی قدس سره منقول است که این شغل ثمرات بسیار دارد خصوصاً برای خطره بندگی با تعبیر  
و عربی از طبعش آنکه وقت صبح یا شام رو بقبیله دوران بنشیند و دل را به بیت تمام جمع نموده نظر  
بر دو چشم خود یا یک چشم بند نموده چشم دیگر بر پرده بینی خود دارد بی آنکه بکشد ند و ملا خطه نو غیر همین  
یا مثلاً بر پنج پیرایه یا نور ستاره خشتان کند در آن چندان مشغول شود که مستغرق و محو گردد و در  
حال هر دو چشم در میبکند و آب از جاری شود و اگر در حین عرصه عزالت در دو سر چشم دفع شود و در  
پروا آید و تمام چهره شاغل پیش نظر آید چنانکه در آینه می بیند و در شغل منور گردد و نور  
بی کیفیت و لطیف مشهود شود مذاق کیفیت حسب تعداد احوال و طریق شغل  
سلطانان محمود باید دانست که چنان که در شغل سلطانان الصیر پرده بینی دارند درین شغل نظر  
خود را در میان حق بر دو ابروی خود میدارند درین شغل مشغول در نظرش آید چون سر خود را در شوق و کیفیت

در این شغل سه پایه ذاتی است  
یکی قرب نوافل دوم قرب فرائض  
سویم نه قرب نوافل نه قرب فرائض  
بلکه عین عین سالک معائنه کند  
که المعائنه روتیه اسم بلا حجاب  
تعین عین ذات است و است فائده  
باید دانست که قریب قسم قرب  
فاعل قرب فرائض ماقرب نوافل  
این است که صفات بشریه سالک  
زوی زائل شوند و صفات حق  
تعالی بروی ظاهر گریز چنانچه  
زنده گردانده و او میراندر  
زنده را باذن اله تعالی و به بنید  
از جمیع بدن خود و نشو و  
سموعات او به بنید مبصرات را  
از تعبید علی هذا القیاس باقی  
صفات سوار این و همین معنی  
فناء صفات بنده است بصفت حق  
تعالی و این شری نوافل است و اما  
قرب فرائض پس آن عبارت است  
از فناء عباد الیکه از شعور  
جمیع موجودات حتی که از نفس  
خود نیز فانی شود و حیثیتی  
که باقی نمانده باشد در نظر  
سالک مگر وجود حق تعالی داین  
معنی فناء بنده است و ذات او  
تعالی و این شری قرب فرائض  
است طریق شغل سلطانان الصیر  
از حضرات خواجگان چشتی قدس  
سره منقول است که این شغل  
ثمرات بسیار دارد خصوصاً برای  
خطره بندگی با تعبیر و عربی  
از طبعش آنکه وقت صبح یا شام  
رو بقبیله دوران بنشیند و دل  
را به بیت تمام جمع نموده نظر  
بر دو چشم خود یا یک چشم  
بند نموده چشم دیگر بر پرده  
بینی خود دارد بی آنکه بکشد  
ند و ملا خطه نو غیر همین یا  
مثلاً بر پنج پیرایه یا نور  
ستاره خشتان کند در آن  
چندان مشغول شود که مستغرق  
و محو گردد و در حال هر دو  
چشم در میبکند و آب از جاری  
شود و اگر در حین عرصه عزالت  
در دو سر چشم دفع شود و در  
پروا آید و تمام چهره شاغل  
پیش نظر آید چنانکه در آینه  
می بیند و در شغل منور گردد  
و نور بی کیفیت و لطیف مشهود  
شود مذاق کیفیت حسب تعداد  
احوال و طریق شغل سلطانان  
محمود باید دانست که چنان که  
در شغل سلطانان الصیر پرده  
بینی دارند درین شغل نظر خود  
را در میان حق بر دو ابروی  
خود میدارند درین شغل مشغول  
در نظرش آید چون سر خود را  
در شوق و کیفیت

در این شغل سه پایه ذاتی است یکی قرب نوافل دوم قرب فرائض سویم نه قرب نوافل نه قرب فرائض بلکه عین عین سالک معائنه کند که المعائنه روتیه اسم بلا حجاب تعین عین ذات است و است فائده باید دانست که قریب قسم قرب فاعل قرب فرائض ماقرب نوافل این است که صفات بشریه سالک زوی زائل شوند و صفات حق تعالی بروی ظاهر گریز چنانچه زنده گردانده و او میراندر زنده را باذن اله تعالی و به بنید از جمیع بدن خود و نشو و سموعات او به بنید مبصرات را از تعبید علی هذا القیاس باقی صفات سوار این و همین معنی فناء صفات بنده است بصفت حق تعالی و این شری نوافل است و اما قرب فرائض پس آن عبارت است از فناء عباد الیکه از شعور جمیع موجودات حتی که از نفس خود نیز فانی شود و حیثیتی که باقی نمانده باشد در نظر سالک مگر وجود حق تعالی داین معنی فناء بنده است و ذات او تعالی و این شری قرب فرائض است طریق شغل سلطانان الصیر از حضرات خواجگان چشتی قدس سره منقول است که این شغل ثمرات بسیار دارد خصوصاً برای خطره بندگی با تعبیر و عربی از طبعش آنکه وقت صبح یا شام رو بقبیله دوران بنشیند و دل را به بیت تمام جمع نموده نظر بر دو چشم خود یا یک چشم بند نموده چشم دیگر بر پرده بینی خود دارد بی آنکه بکشد ند و ملا خطه نو غیر همین یا مثلاً بر پنج پیرایه یا نور ستاره خشتان کند در آن چندان مشغول شود که مستغرق و محو گردد و در حال هر دو چشم در میبکند و آب از جاری شود و اگر در حین عرصه عزالت در دو سر چشم دفع شود و در پروا آید و تمام چهره شاغل پیش نظر آید چنانکه در آینه می بیند و در شغل منور گردد و نور بی کیفیت و لطیف مشهود شود مذاق کیفیت حسب تعداد احوال و طریق شغل سلطانان محمود باید دانست که چنان که در شغل سلطانان الصیر پرده بینی دارند درین شغل نظر خود را در میان حق بر دو ابروی خود میدارند درین شغل مشغول در نظرش آید چون سر خود را در شوق و کیفیت









بالملاحظه معنی تصور نماید که اوست چنانچه قریب است از من در آن محو شود مراقبه وحدت  
 و همه اوست هو الا قول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن بر زبان گفته با ملاحظه  
 تصور کند که هیچ نیست مگر اوست و در آن متفرق شود مراقبه فنا کل من علیها فان  
 و بقیه وجهه کبریا و الازل و الاکرام با ملاحظه معنی صورت یقینی فنا جمله موجودات  
 و بقا آن ذات بی کیف تصور نماید و چشم دل آن را بیند و در آن محو شود تا که این معنی بوجه  
 احسن جلوه گردد و فنا وجود سالک و محال غفل و علم رو نماید و دیگر مراقبات بسیارند  
 مثل ایما تقوا لوقایه وجهه الله ایضا کان الله علیکم رقیبا ایضا و هو یحیی  
 النبی فی حیاط ایضا و فی انفسکم افلا تبصرون ایضا هو الحي  
 القيوم و ایضا مراقبه آیات و مراقبه جمیع اسماء حسنی و غیره حاصل آنکه هر کلمه  
 آیت کلام ربانی که دلالت بر توحید کند در تصور منی آن چنان خوض کند و غرق شود که هر کلمه  
 آن هیچ نماند و در آن متفرق گردد و همین مراقبه است مراقبه دیگر بعضی چشم کشاده نظر سو  
 بالا یا مقابله و در هوا اندازد و در آن کوشند که پیک نزنند و ازین شغل انوار پدید می آید  
 و آتش از یکایک میخیزد و جلوه اندام را سیگه و عشق پیدایم آید و این را مراقبه هوا می نامند  
 مراقبه بعضی اولیا چشم در هوا انداخته سالک در عالم تجرید مانده اند مراقبه دیگر در جوه تنگ تاریک  
 چشم کشاده بر هوا در یکجا دارد انوار قدس بتابد و حق برسد مراقبه بعضی صرف خاموش  
 باشند و فکر میکنند که من نیم مگر اوست اگر درین معنی خوض کامل نماید حکم آیه جاء الحق و زهق  
 الباطل انکا و انکاز دل بر آید و این را اقریه بن مراقبه بعضی آن ذات را محض دریای آب شفاف  
 و روشن ملاحظه نمایند و وجود خود را قطره آن دریا و در آن متفرق شوند مراقبه بعضی آن نور  
 مطلق را دریای نور غیر قنایهی تبسیر نمایند و خود را قطره نور مستهلک آن دریای نور مراقبه  
 بعضی آن را خلقت محض قرار دهند و خود را ظل که در شب بجو مستهلک آن بود و دانند  
 و مثال آنها این همه تمثلات و تصورات برای آن است که معقول با حساس عقول

در این مراقبه  
 چشم کشاده  
 در هوا  
 در آن کوشند  
 که پیک نزنند  
 و ازین شغل  
 انوار پدید می آید  
 و آتش از یکایک  
 میخیزد و جلوه  
 اندام را سیگه و  
 عشق پیدایم آید  
 و این را مراقبه  
 هوا می نامند  
 مراقبه بعضی  
 اولیا چشم در  
 هوا انداخته  
 سالک در عالم  
 تجرید مانده  
 اند مراقبه دیگر  
 در جوه تنگ  
 تاریک چشم  
 کشاده بر هوا  
 در یکجا دارد  
 انوار قدس  
 بتابد و حق  
 برسد مراقبه  
 بعضی صرف  
 خاموش باشند  
 و فکر میکنند  
 که من نیم مگر  
 اوست اگر درین  
 معنی خوض  
 کامل نماید  
 حکم آیه جاء  
 الحق و زهق  
 الباطل انکا و  
 انکاز دل بر  
 آید و این را  
 اقریه بن  
 مراقبه بعضی  
 آن ذات را  
 محض دریای  
 آب شفاف و  
 روشن ملاحظه  
 نمایند و وجود  
 خود را قطره  
 آن دریا و در  
 آن متفرق  
 شوند مراقبه  
 بعضی آن نور  
 مطلق را دریای  
 نور غیر قنایهی  
 تبسیر نمایند  
 و خود را قطره  
 نور مستهلک  
 آن دریای نور  
 مراقبه بعضی  
 آن را خلقت  
 محض قرار  
 دهند و خود را  
 ظل که در شب  
 بجو مستهلک  
 آن بود و  
 دانند و مثال  
 آنها این همه  
 تمثلات و  
 تصورات برای  
 آن است که  
 معقول با  
 حساس عقول





سالک قرار یابد و قیام نماید درین مرتبه دوم نظر معرفت سالک از صانع بصنع آید و تجلی  
 ذاتی بر دل سالک وارد شود که در آن تجلی آن نورانی مانند بی مثال بیند و هستی حق  
 داند و حق را بی حجاب استیاء مشاهده نماید و هر فعلی و صفتی که از وی از موجودات دیگر ظهور  
 آید یقین داند و ملاحظه نماید که این افعال و صفات حق افعال و صفات اوصاف عالم اند  
 از عالم ظاهری آیند این مقام قرب فرائض است چون باین مرتبه رسد بعد از کمال این  
 مرتبه او را مجذوب سالک می گویند که صفات و هستی ذات حق را در همه اشیا  
 جلوه گرمی بیند **مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ فِيهِ** و این مشاهده را نهائی  
 و پایانی نیست اگر ازین مرتبه ترقی در ترقی کند و از فضل آگهی تجلی ذاتی با جمیع صفات  
 وارد گردد سالک در آن تجلی ذات جمع متغرق شود درین مرتبه سوم همه صانع بود هیچ صنع  
 و نجات ظهور **إِلَّا أَنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّخِيطٌ** پیش آید و سر من عرف نفسه فقد عرف ربه را  
 بکشاید و هر هستی حق در وسیع مانند پس سالک فنا پذیرد و **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ** ظهور  
 حق باقی ماند همیشه لآن حکماکان در اینجا معانیه نماید که پیشتر روح که نور ذاتی حق است او را بی چه  
 بیند چنانکه **رَأَيْتُ رَبِّيَ** شاهد این معنی است که سالک ذات را بنو ذات  
 او تعالی معانیه کند و خود را در میان نیابد این را فنا گویند بیان مراتب فنا  
 بدانکه فنا را درجات اند و در هر درجه او واحدی است چنانکه ذکر این پنج درجه اند ذکر  
 جسم ذکر نفس ذکر اول ذکر روح ذکر سر که ذکر آنها بالا گذشت فنا را نیز پنج درجه اند  
 اول در مرتبه غلبه که زبانی که آن را ذکر جسمی گویند فنا صفات ذمیه که صفات  
 نفس اماره است و صفات حمیده که اوامر شرع شریف اند میشود و دوم در مرتبه غلبه که  
 فکری که ذکر نفس است فنا خواہش است نفسانی که صفات نفس لواہ است زخویش  
 ربانی می شود تا بحکام طریقت استحکام یابد و طریق مکاشفه و الهام که مقام نفس مایه است  
 مکتوف گردد و سوم در مرتبه غلبه ذکر قلبی که از امر اوقیه بگویند فنا افعال اوصاف موجودات و افعال

و اوصاف موجود مطلق میشود تا در حقیقت هر شیئی اثر و افعال حق ملاحظه نماید و طینان قلبی که تنه  
 نفس مطمئنه است حاصل آید چهارم در مرتبه غلبه که روح که آن مشاهده گویند فنا و کثرت در وحدت  
 حق میگردد و تا بحدی که در مشاهده او بجز ذات حجت حق هیچ نباشد این مرتبه مشاهده است پنجم در مرتبه غلبه که  
 سری که آن را ذات اذکار و نفور از خلق و معاشیه میگویند فنا و ذات خود سالک در ذات مطلق  
 گرد این معاشیه است و این را فنا و سالک میگویند که خود را هیچ وجه و وجود نیابد بعد از آن  
 چون یافت فناییت هم مانند فنا و الفنا را گردد و درین مرتبه باقی نماند علم نه ذات سالک است حق  
 و نه حقیقت فی حق الله وقت خبر ازین مقام دهد و من زانی فقد زان الحق اینجا  
 رو نماید سبب تودرین گم نشود که توحید این بود گم شدن گم کن که تفسیر این بود و  
 درین مرتبه سیر الی الله که مقصود سالک است و سیر فی الله که تصور سالک است تمام نموده  
 مطلب اصلی وصول یافته جمیع موجودات را از ظهور خود بداند یعنی هستی سالک با کلیه نماند  
 اینجا حضرت سلطان العارفین باین سبطامی میفرمایند که تا غائب بودم و اورا می جستجو  
 و خود را می یافتم اکنون سی سال است که خود را می جویم و اورا می یابم اگر تخیل این مرتبه در تمام عمر  
 یک بار بر دل سالک وارد شود او را ولی میگویند این مرتبه گاه گاه رو نماید بعضی را در هفته یک عشت  
 یا دو ساعت مانند یک مرتبه و در مرتبه وارد میشود و یا هر روز یک مرتبه و دو مرتبه تا یک عشت  
 و یا دو ساعت یا سه ساعت این فناییت باقی ماند یا دو سه روز یا زیاده کم و این متعلق  
 باحوال عارفان است و هر یک را در اینجا فهم و ادراک گذر ندارد و ذلك فضل الله يؤتیه  
 من يشاء پس هرگاه که او تعالی خواهد که سالک ازین فنا بر بقا در بنور وانی خود  
 او را باقی گرداند این مرتبه را جمع الجمع میگویند که محل حیرت کبری است و این را مقام  
 آخر گفته اند فائده بقا بعد رجوع الی البدایت یعنی در بدایت که در مرتبه تفرقه و ادراک  
 من حیث تعینات است نظریه ای غیر ظاهر بر ظاهر می افتد و این مقام موجب غفلت تمام  
 است و بعد از فنا و رجوع خود بر آمدن از قیود تعینات و شخصیات جمیع بار با اعتبار تعینات

به  
 در مرتبه  
 مقام  
 رسالت

دین وقت نظراول بظاہر که ذات مطلق است می افتد بعد از آن بنور آن ذات مظاهر  
تعیینات و شخصیات را می بیند اگر چه هر دو مرتبه بهتبار تعینات بایکدیگر شریک اند لکن  
ظاہر است که بیان کرده شد پس عارفی حق را در جمیع احوال و اوقات معانی کثیر می بیند  
او را حجاب نشود از رویت حق و رویت حق مانع نگردد از رویت هشیار زیرا که عارف  
بحقیقت انسانی خود که الوهیت است رسیده است چنانکه الوهیت را وجوب امکان مستلزم  
همچنان عارف کامل را حق از خلق و خلق از حق حجاب نشود و مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَهُوَ آيَةُ اللَّهِ  
مَعَهُ و خلق را معدوم محض بیند و حق را موجود مطلق و از علم حق خود را باینکه مطلق بقید آمده است  
و از تعلیقات خود را بعد شناخته لا اله الا الله مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ گوید دین مرتبه که  
مرتبه عبودیت است خلیفه حق بوده بندگان حق را حق می رساند ظاہر عبد باطن حق بود  
این مقام را بر نوح البرازخ می گویند وجوب امکان در و باعتبار آنکه یکی بر دیگری  
غالب نشود و مَرَجُ الْخَلْقِ إِلَيْهِ يَوْمَ الْبَاقِ بَلَّغُوا آيَاتِنَا لِلْعَالَمِينَ و این حفظ  
مراتب مقام اهل تکلیف و تعلیم است دین مرتبه عارف متصرف عالم گرد و شَرُّكُمْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنَّا لَنَرُّوْكَ  
ظهور نپدید و صاحب اختیار باشد هر تجلی حق را که خواهد بر خود ظاهر سازد و بجهت صفته که خواهد  
متصف بوده اثر آن صفات بظهور آورد دین مقام حال تابع سالک گرد و زیرا که او  
متصف بصفات حق و متخلق باخلق الهی گردیده و جمال اُسْبَغَ عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا مَّا كَانَ يَأْتِي  
وَبَاطِنًا و دیده و نور علی نور شده و این را حدی و نهایتی و پایانی نیست میریت

|  |                                 |
|--|---------------------------------|
| همیچ کس این در در او را نیافت  | همیچ کس این راه را پایانی نیافت |
| ای برادر بے نهایت و گه نیست  | هر چه بروی میرسی بروی مایست     |
| فایده پس طالب صادق باید که شب روز در ذکر ربانی و دلی هر آه خفیه خلوت و جلوه چنان مشغول<br>و مستغرق گردد که خود را در فراموش سازد و محو گرداند بگونه تعالی چندان انوار و اسرار الهی<br>بر او اگر جلوه شوند که بیان نیابند و در اشراق آن انوار لذت جمال اندک و تجلی حق بوصول بخامد و |                                 |

و بمقصود رسد فامده مگر درین جا بهوشیار و مراقب باید بود چنان نشود که بنور غیر مقصود داخل  
 شود و لذت گیرد و در خسارت افتد و از غیرت معشوقیت سوخته گردد اگر چه جلالی و جمالی  
 همه انوار حق اند غیر این را گنجایش نیست اما فرق مقام و حفظ مراتب واجب است و در مجموعه  
 و در مومنه فرق ضرور و مناسب است و الا خوف کفر و زندقه است **نقوه بالله و منها الهیة**  
 علامت و آثار انوار محموده و غیر محموده باید دانست بیان کیفیت انوار و آثار  
 محموده و غیر محموده بدانکه چون قلب سالک بذکر حق جاری گردد و ذکر در جوارح او سرایت  
 کند و از ملوثات و کدورات ماسوا پاک و مصفا و متقا گردد و نسبتی و ربطی بر روحانیت  
 حاصل آید و رود انوار شروع میشود و گاه در خود یابد گاه در خارج از خود اما نوریکه در دل خود یابد  
 یا در سینه یا در سر یا در دست یا در دست چپ یا در گاه در تمام بدن این همه انوار  
 محموده اند اما اگر در خارج از خود گاه از همین گاه از جانب سر گاه از پیش پیداشود این همه  
 بهتر است مگر التفات را نشاید بدانکه اگر نور متصل کشف است بجزنگی که باشد ظاهر شود نور  
 ملائک است و اگر نور سفید خالص است از کرام کاتبین است و اگر مردم سیر نورش و خوشتر  
 و یا بصورت دیگر یا کثرت ظاهر شوند ملائکه اند که برای حفاظت او حاضر اند و اگر نور غیر متصل  
 از کشف است یا بر اجزایم است پیداشود آن نور مرشد است که رفیق راه است و اگر  
 نور از پیش ظاهر شود نور محمد است که مادی راه مستقیم است علی اسم علیه و سلم و اگر نور متصل  
 از کشف چپ پیداشود آن نور ملائک کاتب سیه است و اگر نور بی اتصال از کشف  
 چپ ظاهر شود هرزنگی که باشد آن نور بلبلین است و نور دنیا هم میگویند علی بن القیاس اگر  
 صورت با او از غیره از چپ یا از پس باشد بلبلین است بلا حول دفع کند و مغرورین  
 خوانده بدو التفات نکنند و اگر نور از بالا یا از پس ظاهر شود نور ملائک است که محافظانند و  
 اگر نور بلا جهت ظاهر شود و در خاطر دشت آید و بعد از رفتن او هیچ حضور در باطن نیابد  
 و آن نور بلبلین است بلبلین است لاجول باید خواند و اگر بلا جهت ظاهر شود و بعد از رفتن او



حضور لذت در باطن خود یابد و اشتیاق و طلب غلبه نیاید و آن نور مطلوب است  
 زَنَدَقَا اللَّهُ وَاَيُّكُمْ وَاَكْرَمُ وَاَزَلَّ اِلَازِمَاتٍ پیدایش و وزنگ آتش و در آن نور خفاست و منیر  
 و سواست و بلیس البلیس است احوذ باید خواند و اگر نور از درون سینه یا بالا در دل یابد آن نور صفا  
 دل است و اگر نور از دل سرخ یا سفید زردی آینه پیدایش شود نور دل است و اگر خالص  
 سفید است آن نور روح است که در دل طالب تجلی کرده استی خود را نموده و اگر نور از جانب  
 سر است آن نیز نور روح است و نور یک بصورت آفتاب باشد آن نور هم در روح است و بعضی  
 آن نور ذات گفته اما اگر از بالا است ذات است و اگر مقابل است نور روح است و اگر بصورت  
 قیپیدایش شود نور دل و نزد بعضی اگر مقابل است نور محمد صلی الله علیه و سلم و نور یک از جانب  
 سلطان محمود و سلطان نصیر پیدایش شود آن هم نور ذات است اما طالب باید که هیچ از این  
 انوار بجهت نور مطلوب مشغول نشود و انشراح و لذت گیرد بلکه در نور الهی هم ترقی جوید که  
 تجلیات الهی را انتصافی نیست و اگر تاریکی مثل سیاهی کاجل و گرد آن خط نورانی خفیف  
 ترو مگر پیدایش شود آن نور نفی است اگر بسوی او متوجه شود البته نفی حاصل آید آن مطلوب  
 است که از گردت ماسوا برصفا گردد و در هر تجلی آثار سی و افحاک و صفاتی که انوار آنها  
 سفید و منیر و سرخ است محویت و فنا بر مطلق رو نماید چون باز خویش آید و در شوق و تمیز  
 عشق در ترقی باشد و از هر تجلی عروج نموده باقسام دیگر تجلیات بیاید و این کیفیت حال  
 درقال نمی آید هر چه گذرد و اندام و کمال سیر عروجی تجلی ذاتی بر دل عارف جلوه نماید  
 و آن نور تجلی ذاتی بزرنگ سیاهی مثل سیاهی چشم است و در آن فنا و الفنا عارف است  
 بدانکه درابتدای این تجلیات انوار عالم ناسوتی مناسب است اوصاف زنگار بزرگ بر دل لکس  
 ظهور گیرد و ساکت نیز مثل آن انوار نور مجسم بوده در آن انوار سیر نماید پس ساکت بایک از  
 آنها لذت گیرد و در آن مشغول نشود و آن اصنعت حق نیست و بر آن شیخ لاکشید بشوق  
 تمام متوجه بسوی صانع که مقصود و مطلوب است دست گردانند و الهی متوجه می شود ساکت

باسمان رسد و در آنجا عجائب غرائب سماویه ملاحظه نماید و بارواح انبیاء و اولیاء و قهرتها ملاقات  
 نماید و ملائک اباقسام جسام یابد و همراه ملائک خا بر سر سحان عروج کرده عجاایات آنجا معاینه  
 نماید پس مرید را باید که در سیر انهم متوجه نشود و باور و بیقراری عشق ترقی خواهد باید و آلهی از  
 توجه مرشد بر عرش و کرسی برسد کرسی را بر از نور عرش عرش را مثل خورشید درخشان یابد از  
 نظاره عجاایات آنجا چشم منور سازد پس سالك باید که در تماشای آن نیرذلت نکند و همیشه را در  
 تحت کاکش و عاشق و در عشق طالبی قی گردد و در آن مرتبه نفس مرید صفت عنصیر را  
 گرفته صفت اطلاق پیدا کند مگر تا هم بر آن مطمئن نباید بود که هنوز خطره راه در پیش است  
 و از ملاحظه گوناگون اوصاف حق آتش عشق او سبحانه تعالی در دل مرید غلبه کند و عقل و بهوش  
 او را سوخته گرداند چون بخود آید بغلبه شوق و اشتیاق باضطراب کلمات بیجا گانه عاشقانه بر  
 دل رانده اند که چه میگویم در آخال از غلبه عشق از جمیع تعلقات ماسوا و همه محرو گردد و طلب  
 اشتیاق و بیقراری و روبروی آرد اگر ادا آلهی شامل حال است میرد ازین تجلیات جهتی و  
 کیفیت عروج کرده تجلی حقیقی بی کیف و کم یابد و در آن محو و مستغرق گردد و از خود و ماسوا و این بجز  
 نشود و بهر حق نه نمید و یقین اند که حق است چون باز خویش آید از فنا خود زیاده ترور و  
 اشتیاق وصال محبوب حقیقی در خود یابد و در سر و نشانه آن حق را در نقیصه خود یافته کلمات منصفانه  
 بر زبان آورده اند که چه میگویم و این تجلیات افعالی و صفاتی بودند بعد از آن از ادا آلهی متوجه  
 باوجود و بیقراری عشق مرید بر تجلی ذاتی مطلوب حقیقی جلوه فرماید درین مقام مرید چنان  
 از هستی خود رود که علم فنا نیست هم نماند و فنا الفنا پیش آید بعد ازین فنا نیست بقا نیست حقیقی  
 مرید را حاصل آید و حفظ مراتب و بهر ضلالت حق یا بچنانکه مذکور شد باب دوم در بیان آن که  
 و اشتغال حضرت عالیّه قادریه جلیانیّه رحمه الله تعالی علیهم جمیع فیضال و اول و کمال  
 بدانکه درین خاندان عالیّه طالب اول کلمه طیبه ربانی بچهر متوسطا ر شاد و نایند باین طریق که کلمه  
 لا اله الا الله را باند و شاد از اندرون خود کشیده ضرب الله بزل ضرب کند باین طور و روز و شب خلوت

وزارش نماید هر قدر که تواند تکرار نماید و در آخر صد بار **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ** یک بار بگوید و بهتر است  
 که یک هزار و یک صد و یازده بار در یک جلسه بگوید چون این فراوانست نماید بجز سه چیز از آن  
 که لذت و کرم و محویت و بخیر و نیست ظاهر شود بعد از آن طریق ذکر و اثبات تلقین نماید با طریق  
 که در خلوت رو بقبیل باد تمام دوزانو بشیند و هر دو چشم به بند دو لافقی را از زیر ناف بقوت  
 و شدت برون آورد و در آن کشیدن تا بگفت رست رسانیده لفظ **الله** را از ارمایع برون  
 دهد **اللَّهُ** بقوت بفرضا دل ضرب کند و از **لا اله الا الله** نفی معبودیه و مقصود دین و موجود تیه  
 غیر الله ملاحظه نماید تا وجود غیر از بصیرت او منقذ گردد و از کلام **لا اله الا الله** اثبات وجود مطلق او تعالی نماید  
 طریق مجلس نفی و اثبات بدانکه نفس از زیر ناف حبس کند و صورت کار را بملاحظه نفی  
 ماسوا از ناف بخمال برآورده برابر پستان رست برده لفظ **الله** را از دماغ بیرون دهد **الله**  
 بر دل ضرب نماید و وقت گذشتن نفس **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ** استسگی و نرمی بگوید و بسینه افشار  
 کند روز اول سه بار بعد یک یک بار تا بیج زیاده کند تا دو صد و زیاده ازین برساند فائده  
 مجلس سابق بیان کرده شد طریق پاس القفاس بدانکه وقت بر آمدن نفس **لا اله الا الله**  
 وقت فرود رفتن **الا لله** از دل بگوید طریق آسم ذات یا ضربات بعد از اسم ذات بصرا  
 ارشاد نمایند طریقی است که در یک ضربی لفظ مبارک **الله** را باشد و به چهار بقوت تمام بر دل  
 ضرب زند بعد توقف کند تا دم مرا گیرد و باز همان طور ضرب زند همچنین معمول دارد و روشن  
 نماید و در دو ضربی اسم ذات موصوفت ایک بار بر زانوی رست دیگر بر دل زند و در سه ضربی همان  
 اسم را یک ضربی زانوی رست و دیگر بر زانوی چپ سوم بر دل بشدت و چهار زند و در چهار  
 ضربی ضرب اول بر زانوی رست دوم چپ سوم در پیش خود چهارم بر دل زند لیکن در یک  
 ضربی و دو ضربی و زانو در سه ضربی و چهار ضربی جلسی میباشند

### فصل دوم در بیان اشتغال قلوب - طریق شغل اسم ذات خفیه

بعد از اسم ذات خفیه فرمایند طریقی است که زبان را کام چسباند و بدل هر قدر که تواند بگوید

شب روز همین تصور باشد تا بچشم شود بی تکلف جاری گردد و اگر پاس انفس بندگرم ذات  
 نماید طریقتش آنکه هم ذات را بالا از ذات تصور نموده فقط بهر انجیال و از کرده از افلاک بگذرد  
 همین طور بچشم اشتغال نماید و طریق ذکر آنکه که شغل مخصوص این خاندان است بالا ذکر یافته  
 شغل سبب رخ اکبر و این چند نوع است اول آنکه حبس دم کرده نظر در میان دو ابرو و از  
 نوع دوم نظر در میان هوا دارد و نوع سوم چشم رست گذاشته و چشم چپ بند کرده و چشم  
 راست بینی ملاحظه نور بی کیف وجود مطلق که شمره است از تقیدات نماید تا ظاهر گردد و فانی  
 حقیقی حاصل آید با بشر طریقه هر نوع که عمل نماید پاک نزد یقین آن کند که هر چه می بینم  
 و می یابم مقصود من است انشاء الله مقصود خواهد رسید شغل اسم ذات طریق  
 شغل اسم ذات آنکه در پارچه کاغذ شکل قلب صنوبری بزرگ سرخ یا نیلگون کشیده  
 و در آن نقطه الله را با بطلایا نقره بنویسد و پیوسته نظر بر آن دارند تا آنکه نقش این اسم  
 در دل پیدا آید یا صورت و می را بر صفحه دل بنویسد و دمام متوجه بآن باشد تا غیب از حاکم  
 پیدا آید طریق شغل موه قاوریه آنکه رو قبلیه یا درج و ذوات نوشته هر دو چشم بند نموده و  
 زیاده ای که چپانیده بخفیه قلب تصور نماید یعنی بزبان دل الله یقین بلا خطه نور خط نورانی  
 از ذات بر آورده تا بوسط سینه که مقام لطیفه سرست رساند و از سینه الله بهیتر بر آورده  
 تا به دماغ رساند و از دماغ الله حکیم بر آورده تا به پیش رساند باز الله حکیم از عرش تا  
 به دماغ و الله بهیتر از دماغ تا به سینه الله حکیم از سینه تا به پیش آورد این جمله یک دوره گردید بعد  
 باز از ذات شروع کند و هر چه بطور مذکور بطریق عروج و نزول کرده باشد بعضی بزرگان  
 همراه این کلمات مذکور الله گفته اند که بفرموده تقدیر الله تعالی انا با سمان چهارم بزرگ و الله حکیم  
 را تا به پیش رسانند و در آن جا چندی قرار کنند غرات و کیفیات این شغل تعلیمی آید  
 هر که کند داند بعد از حصول غرات ذکر شغل مراقبه یقین نمایند

الله

فصل سوم در مراقبات قاوریه

مراقبه مشتق از رتیب است رقیب گاه بیان آگونی پس دل از زیاده سوار و خیال غیر حق  
نگاهدارد طریقتش آنکه بر آیت و کلمه که مراقبه آن منظور باشد آن آیت و کلمه تلفظ نموده و  
تمام دور آنو بذلت و تحارت خود را بقید بنشیند دل از سوار خالی نموده در تصور معنی  
آن خوب محض نماید چنانکه در آن متفرق گردد و چهل در مراقبه حدیث شریف سرور عالم صلی  
علیه السلام است یعنی اَلْحَسَنُ اَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَاَنَّكَ تَرَاهُ فَاِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَالَّهِ يَبْصُرُكَ وَ اَنْ تَرَاهُ  
كَلَامُ اللَّهِ شَرِيفٌ كَوَيْلِكَ سَمِعَ مَرَقِبَاتٍ سَمِعَ كُلُّ مَنْ عَلَيْهِ فَاِنْ قَبْلُكَ وَجْهٌ رَيْكَ ذُو الْجَلَالِ  
اَلَا كَرَامٌ طَرِيقُشِ آنکه ذات خود را مرده و پوسیده و خاکستر شده تصور نماید و داند که با او راجا  
بجایگزیند و آسمان را نشکافته و تمام عالم را بر هم در هم چنانکه روز قیامت فانی خواهد شد  
ملاحظه نماید و ذات مطلق الهه تقدس و تعالی را موجود و باقی داند درین شغل مشغول ماند  
تا وقتی که نتیجه او که محویت و بیحویت بودن حصول بخانه مراقبه دیگر اَللَّهُ تَوَرَّاتُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ  
اَنْوَارِ اَلْهَى که در هر مکان زمان موجود است چنانکه وجود هستی او که هر جا نبایت است ملاحظه نماید  
و متفرق گردد و همچنین مراقبه است اِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَقُولُونَ مَبِئَةً قَالَهُ مُلَاقَةٌ اَيْضًا  
اَيْتِمَاتُكَ فَيَوْمَ يَدْرِكُكُمْ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ بُرُوجَ مُشْتَدَّةٍ  
و دیگر کلمات مراقبه که سابق مذکور شده از اینجا گیرند پس هر گاه که ثمرات این مراقبات متراکم  
شوند و کیفیات و انوار آنها مشهود گردد مراقبه توحید ارشاد فرماید مراقبه توحید و آن بر  
انواع است اول مراقبه توحید افعالی طریقتش آنکه حرکات و سکونات تمام عالم را در حرکات  
و سکونات حق داند و فاعلان صوری را بمنزله آلات و حق را فاعل مطلق تصور نماید چون  
بر وجه کمال برین حالت ملازمت کند ثمرات عجیبه اخلاق پسندیده پیدا آید و خوفی نیست  
در نظرشان یکسان گردد و نظم مردان قفس هوا شکستند - ازینکه بد زمانه برسند  
و بر فنا چو غوطه خورند - جز حق همه را وداع کردند - دوم مراقبه توحید صفاتی است  
و آن اینکه صفات خود و صفات موجودات را بر توفه صفات حق داند



دوران مستغرق گردد و ذرات آن نیز در بیان نبی آید مجمل آنکه صاحب این مراقبه خود را مصداق  
 کثرت که در عالم است میداند و صورتش آنکه بدن خود را فراخ و پهنای پایداری مرتبه که از  
 فرشت تا عرش تمام عالم را در گرفته است و همه عالم را در خود می بیند و درین حالت کیفیت عالم  
 بر وی منکشف گردد و آن کشف او مطابق واقع باشد لیکن درین توقف نکند و قصد از آن  
 با نوار کند که حجاب ذات است و گاه انوار رنگارنگ ظهور گیرند و آنهم حجاب ذات بحت اندازان  
 بهم ترقی جوید و حجاب های انوار سخت تر اند بر گاه الهی بعجز و انکسار هستند عارفانوده بنظر خیال  
 از آن بگذرد و آخرین حجب جمالی است لطیف بی لون که آن را به نسبت سیرنگی تعبیر نمایند آنرا  
 سیرنگ است توقف می شود و بعضی آن را مقصود اصلی دانسته در آن مرتبه توقف میکنند و اگر ادا الهی  
 و جذب غلبی شامل حال است تمام حجاب طی شوند و به مرتبه معرفت ذات بحت بیچون برسد و  
 در اینجا حالات عجایب غرائب پیش آید و این را سیر فی القدر می گویند و این را پایانی نیست درین  
 مقام را انتهای سلوک و معرفت فرموده اند و الله یؤتی من یشاء سوم مراقبه مراقبه توضیح ذاتی  
 که همه ذوات را حق داند و غیر او را موجود داند محققان حال این مراقبه منع فرموده اند که فهم آن  
 بدون وجدان رست نیاید بطریق اجمال دانا در خیال باشد بعنایت الهی رفته رفته بروح کمال کشف  
 خواهد شد و در ابتدا حال تحقیق و استیقان مشغول نشود فائده باید که در مراقبه بغایت ملاکت  
 و مشق نماید تا حاصل آید که دل از آن بتکلف باز توان داشت بلکه دل از آن باز داشتن ممکن  
 نباشد و از آن حالتی و حضوری و محبت و فی خود و عالم و اثبات حق پیدا آید و اگر یک خطه موقوف  
 شود خوف هلاکت و باشد طریق کشف ارواح و ملائکه و هر روزه که باشد پس  
 طالب اباید که طرف رست گوید و شش و هفت و هشت و نُه و ده و یازده و بیست و یک و بیست و دو و  
 و الی و هر ضرب کند هزار بار بگوید و توجه بطلب کند پس آن روح در پیداری یابد خواب  
 ملاقی شود و اگر دو هزار بار بگوید و بمقصود رسد ذکر بر سر کشف آینه رست یا لایق  
 چپ یا صفا بگوید هزار بار و نیز سه را بجانب کف رست گردانیده یا سجده و در دل

یا قیُّوْمُ ضرب کند و برائے دفع بلا ہمین کنند خیرا بار ذکر برائے شفا کے مریض  
در راست یا اَحَدُ و در چپ یا اَحَدُ و طرف آسمان یا وُتُو و در دل یا قیُّوْمُ ہزار بار بگوید  
ذکر برائے حصول امور مشکلہ و قائل آئندہ بعد تجدید از بطرف رست یا اَحَدُ  
و در چپ یا قیُّوْمُ و آسمان یا وُتُو و در دل یا اَللّٰہُ ضرب کند و دعا کند ذکر برای  
کشف قبور اول بست و یکبار یا رَبُّ بگوید و بطرف آسمان یا اَللّٰہُ و بر قبر یا رُوح و در دل  
یا رُوح الرُّوح ضرب کند حال بیت معلوم شود و علامتہ یا در خواب طریق دیگر نزدیک قبر نشین  
اول فاتحہ بریت خواند بعد از آن بطرف آسمان اِکْشِفْ لِيْ یا نُورُ باز بر دل ضرب کند اِکْشِفْ  
لِيْ یا نُورُ بعد بر قبر ضرب کند عَن حَالِہ و متوجہ قلب شود ذکر کشف روح مبارک صلی اللہ  
علیہ وسلم صورت مثالیہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وسلم را تصور نموده در دو خواند بطرف  
رست یا اَحَدُ و در چپ یا اَحَدُ و در دل یا اَللّٰہُ ضرب کند ہزار بار بگوید علامتہ یا در خواب  
ازین دولت دیدار مبارک مشرف شود ذکر برائے برآمدن حاجت ہر مشکلی و مہمی  
و حاجتے کہ پیش آید اسمے از ہمارے مطابقت حاجت خود گرفتہ بذر کہ ضرر بی مشغول شود  
مثلاً برائے کشایش رزق یا اَمَّا بَاقِی و برای شفای مریض یا شفا فی و برای حفظ موزیات یا اَحْفِظْ  
و برای گرنگی یا اَحَدُ و برای دفع دشمن یا اَدِلُّ و برای دفع بلا و شرح خاطر یا اَحْسِنْ یا قیُّوْمُ و علی ہذا التّیسا

## باب سوم

در اذکار و اشغال مراقبات حضرات طریقہ عالیہ نقشبندیہ رحمہم اللہ تعالیٰ

باید داشت کہ چون طالب صادق بتوفیق الہی متوسل بزرگی از بزرگان این سلسلہ ہایہ  
مے شود اول اورا استخارہ فرمایند پس از دو حال خالی نباشد یا اجازت یا منع در صورت  
اجازت با و مشغول شوند و الا جواب دهند کہ قسمتش بجائے دیگر است و نیز توجہ مرث قائم  
مقام استخارہ می شود طریق استخارہ آنکہ بعد نماز عشا وضو نازہ کردہ صد و یک بار

اَسْتَعُوْذُ بِاللّٰهِ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ وَ اَسْتَعُوْذُ بِاللّٰهِ بِصَدَقِ تَمَامِ نَجْوَانِيَّتِ  
 آنکه آنچه ازین تفصیلات ظاهری و باطنی صادر شده از جمله توبه کردم و از سر نو مسلمان شدم بعد  
 دو رکعت نماز استخاره باین نیت که از حق تعالی می خواهم که بر اتباع شریعت رسول اصلی  
 علیه سلم پسیدم شدم محکم دارم و دو رکعت در اول بعد فاتحه آیه الکرسی و در دوم با فاتحه قل  
 یا ایها الکفران بخواند بخشوع و خضوع تمام ادا نماید و بگوید زاری پردازد بعد سلام نماز صد و  
 یک بار کلمه تحمید خوانده و دست برداشته دعا کند چون خواب غلبه کند بزین جسد و اگر  
 بعد دست اختیار دارد و بعد آنچه در جواب انشمارت شود از مرشد بیان کند و اگر در روز اول  
 بشارت نشود سه روز بکند و بر استخاره نظر بقلب کند اگر قلب عقدا و همچنان محکم است که  
 سابق بود همین بشارت است پس مرشد بعد از حدیث او را تلقین ذکر اسم ذات بوسطه لطائف سته  
 نماید باین طریق که زبان را بکام چسبانیده هر دو چشم بند نماید و زبان خیال از دل صنفی  
 به چیمکه این اسم را غیر ذات نداند و این حیثیت را بوسع خود در حال نشست و برخاست از  
 دست نهد و بیان لطائف سته و طریق ذکر آنها باید دانست که لطاف  
 شش اند یعنی شش موضع اند در جسم انسان که پرفیوض و پر انوار و شتمل بسیار  
 برکات اند اول لطیفه قلبی که مقام او دو انگشت فروتر زیر پستان چپ است و نور  
 او سرخ است دوم لطیفه روحی که مقام او دو انگشت فروتر زیر پستان راست است  
 نور او سفید است سوم لطیفه نفس که موضع آن زیر ناف است و نور او زرد است چهارم  
 لطیفه سی مقام آن باین سینه و نور او سبز است پنجم لطیفه خفی مقام آن بالای ابرو و نور  
 او نیلگون است ششم لطیفه اخفی محل آن ام الدمانع است و نور او سیاه است مثل  
 سیاهی چشم فاکده بدانکه این لطائف شش مکان را به ترتیبی که مذکور شد بخوبی ذکر نماید  
 حتی که خود بر ذکر آنها واقف شود و مرشد بهیست تمام بالقار آن ذکر در لطیفه مرید متوجه شود  
 و دست دعا را از حق نماید و مرید را بگوید که زبان را بکام چسبانیده از زبان قلب اسم ذات می صر

بدانکه در اولان در استخاره  
 کرده اند لطیفه قلبی را که  
 از حق است و در ذریع  
 شد است یعنی در استخاره  
 احتیاط از آن لطائف  
 و اعتبار از احتیاط کفایت  
 است و برای بیان شش  
 از نو در حدیث آمده است  
 نشود و ششم در ذکر  
 نام سال شش است  
 در ششم خوانده اند  
 در ذکر شش  
 صد و شش  
 علی صلواته  
 در حق طالبین  
 بدانکه در استخاره  
 وقوع علی جبهه  
 بیشتر تصور از آن  
 زمین است  
 در حدیث آمده است  
 در حدیث آمده است  
 در حدیث آمده است  
 در حدیث آمده است

زبان بگوید و خود بقوت و بهمت تمام توجه کند یعنی درین قلب خود را بر قلب مرید تصور نماید  
 و خطره غیر را آمدن ندید و بجز قلبی قلب مرید را بطرف خود کشد تا از اثر توجه او در لطیفه  
 جنبش پدید آید و ذکر جاری گردد و نور ذکر در دل مرید قوتی پیدا کند و نسبتی و حضوی  
 بمذکور تقدس و تعالی ظهور گیرد و باین حیثیت تا یک ساعت کم زیاده بحال مرید متوجه باشد  
 و ارواح متبرکه که اکابر این سلسله را شامل حال خود داشته این لطف را از امداد او نشان  
 داند فائده باینکه این دل صنوبری آشیانه قلب حقیقی است که از عالم امر است مسمی بحقیقت  
 جامع و نیز چون مرید متوجه قلب شفعات الهی جاریست که از مبار فیض بواسطه قلب حقیقی  
 فیض میرسد چون مشق لطیفه قلبی با تمام رسد و فنا قلبی حاصل آید همین طور لطائف باقی را  
 جداگانه مشق نماید و فنا لطائف عبارت از آن است که در آن لطیفه اشتغاق بهر سبب و  
 تکلف نماند و گاهی میباشد که مرید را در لطیفه قلبی تخیلیات روید پسند اما باید که بوسع امکان  
 خود را منسوب تخیل سازد بلکه تنبیه او تعالی را بنظر قلبی متیقن خود سازد و درین لطیفه قلبی  
 نفی و اثبات صغیر میفرماید بطریق آنکه هر چه چشم و هر دو لب بند کرده و هر از زانف بر آورده  
 و قلب حبس کند و کلمه لا از زانف بر آورده تا بگوید یا ساینده الله را از کلمات الطیفه و سحر  
 فرود آورده ضرب الله بر قلب بزرگ حقیقی که اثر ذکر بر همه لطائف برسد و ملاحظه نفی اسماء  
 الهی اثبات ذات مطلق بی کیف کرده باشد اولاد یک مسمی به بار بعد از آن درجه بدرجه بر علایت عظمی  
 طاق یک یک پیاده کرده باشند تا بیکبار رسانند و مد و شدت نگاها در ذاتا اثر ظاهر گردد و  
 اگر اثر ظاهر نشود دلیل بی حاصلی است باز از نو شروع کند و اثر ذکر آنست که در وقت  
 نفی وجود بشری منفی گردد و اثبات آثار جذبات الهی ظهور گیرد درین ذکر چندان  
 مشغول نشود که مذکور بر دل و اگر مستولی شود و نام معشوق هم فراموش کند و مستغرق  
 بجلوه معشوق گردد طریق شغل لطائف سسته اینست که دم را از زیر زانف کشیده  
 بهمان لطیفه که مشغول آن باید نمود قرار دهد و ذکر اسم ذات الله را ملاحظه معنی و نور آن مقام و

چندان که دست و پد مشغول شود و این اسم را غیر ذات نداند و ذکر این مقامات بدون حبس هم نمی  
 کند و ذکر همان اسم ذات است و طریق ذکر جاربوب این لطائف این است که دم را بشدت  
 تمام بملاحظه اسم ذات بدون حبس دم از همان لطیفه که جاربوب آن کس کشیده باز ضرب هُو  
 بهمان لطیفه زند چنانچه اگر جاربوب لطیفه قلبی کند دم را بشدت تمام از قلب با ملاحظه اسم ذات  
 کشیده تا موضع روح رسانیده ضرب هم بملاحظه هُو باز بدل بزند و همین طور جاربوب را دیگر  
 لطائف بستن در عمل آوردن شرط است و طریق ذکر آره این لطائف این است که دم  
 بشدت تمام بملاحظه اسم ذات از همان لطیفه که آره او ورزش نماید و از گون کشیده باز ضرب  
 هُو یعنی بملاحظه هُو بهمان لطیفه زند چنانچه در جاربوب لطیفه قلب گفته شد اما چون از مشق  
 لطائف سسته فراغ نماید و ملکه حاصل آید بعده مرشد فرماید که جمع همت نموده متوجه بهمه لطائف  
 یک مرتبه شود و مرشد نیز توجه نماید تا بهمه لطائف بخوبی جاری شوند اگر در سیر لطائف چیزی از تجلیات  
 و غیره پیش آید در آن متلذذ بوده مستغنی نشود بلکه طالب ترقی شود قائم بماند که در صلاح ایشان  
 این سیر سیر لطائف می گویند چون این سیر تمام شد سلطان الذکر فرماید طریق سلطان  
 الاذکار مرید را باید که از سر تا قدم متوجه بهرن موسی وجود خود شده ملاحظه اسم ذات  
 نماید و مرشد نیز بهمت تمام و کمال متوجه بهر همه اجزاء مرید شود و این شغل را چندان کند که از  
 بهرن موسی بدن ذکر جاری گردد حتی که اگر خود را غافل سازد ممکن نباشد تا این جا اذکار  
 متضمن به لطائف سسته و غیره بوده تمام شد چرا که نزد مشائخ این سلسله قطع این راه جمله  
 هفت قدم است پنج ازان از عالم امر که قلب روح و سر و خفی و لطف اند و دوازده عالم خلق  
 که نفس و قالب اند و قالب مرکب باربعه عناصر است درین صورت ده لطیفه شرعی سلوک  
 از قلب که از عالم امر است می کنند نصف دایره گذشته اند از برای همین اقرب است و  
 لطائف قالب یعنی اربعه عناصر را در ضمن لطیفه نفس سلوک می فرمایند بعد ازان ذکر نفی و اثبات را  
 ارشاد نمایند بیان طریق نفی و اثبات بدانکه از قدیم بنا بر این طریق و کمالات ولایت



بر همین ذکر است و ذکر اتم ذات در لطافت سسته از تجویز قطب بانی حضرت مجدد الف ثانی قدس  
 سره است **طریق مشغل نفس و اثبات آنکه ششم را بسته و زبان را بکام محکم نموده نفس را از**  
**زیر ناف برآورده در دماغ قرار دهد و حرف کلا را از ناف کشیده تا ام الدماغ رساند و از اینجا اِلَهِ را**  
**بجانب لطیفه روحی فرود آورده ضرب اِلَهِ بر دل بزند و از اِلَهِ نفسی ماسوا را نشود تصور کند و از لفظ**  
**اِلَهِ اثبات ذاتی ملاحظه نماید بنده اَلْمَعْبُودُ اِلَهِ و متوسط کَالْمَقْصُودِ اِلَهِ و قهقی کَالْمَوْجُودِ**  
**اِلَهِ تصور کند و منتهای عدد در یکم بست و یکم بست اگر از این مشغل که بی تعلقی از ماسوا است**  
**دل پیدا آید شکر بجا آرد و الا نه باز از سر نو شروع کند تا اثر حاصل آید طریق اذکار تذکراتی تمام شد**  
**اکثر سلوک مشایخ نقشبندیه تا با پیوست بعد از آن مراتب مراقبات و افکار که مذکور میشوند دل**  
**مربط را فنا را فعلی که آن را مراقبه توحید افعالی می گویند تلقین فرمایند مراقبه توحید**  
**افعالی طریقی آنکه مرید افعال خود را در جمیع موجودات را مظهر افعال حق دانند و در همه اشیاء او را**  
**فاعل مطلق تصور نماید فاعلیت غیر از نظر بر خیزد بعده مراقبه فناء صفات که آن را مراقبه**  
**توحید صفاتی می گویند ارشاد نماید یعنی همه صفات خود را و صفات جمیع موجودات را و صفات**  
**حق مستهکک داند حتی که مصداق حدیث قدسی کُنْتُ لَهُ سَمْعُهُ وَ بَصَرُهُ کُلُّ شَیْءٍ کَرْدُ و بعده مراقبه**  
**فناء ذاتی که آن را مراقبه توحید ذاتی می گویند طریقی آنکه مرید را باید که در اندرون قلب**  
**حقیقه که سر اسر نور است نظر انداخته ذات خود را و ذات همه موجودات را مظهر ذات حق دانند**  
**و ذات بی جهت و بی کیف را در آفاق و انفس یعنی در اندرون بیرون خود حاضر داند و جزاوی**  
**را نه بیند ازین دانش گاهی غافل نشود اگر غفلت آید باز رجوع باین معنی شود تا آنکه در نور شایسته**  
**شش مستغرق گردد و بجز ذات مطلق خود را و غیر خود را نیابد بلکه بعضی بزرگان برای تکمیل این**  
**نسبت مراقبه قوایری می کنند طریقی آنکه حقیقت جامع را مثل آفتاب خیال کند و جمیع موجودات**  
**را قوایر تصور نماید که مقابل آن آفتاب اند و تمام قوایر بر نور واحد منور گردیده اند**  
**در آن موجودات بجز یک نور نیست اگر این مراقبه را کمال رساند و مطلق را در جمیع افراد ساکن**

در جمیع افراد ساری دیده دیگری را موجود نه پندارد من عرف نفسه فقد عرف ربه  
 جز بنیام است و تمام اشیا را غلبه شهود احاطه معیت او تعالی عین او تعالی یا بدین ا  
 در اصطلاح این قوم توحید وجودی میگویند این ولایت متعلق بلطیفه قلب است که از عالم  
 امر است و محیط همه اشیا یعنی این ولایت از وینخیزد و اگر همه اشیا را از نظر اندخته و کم کرده  
 مشاهده جمال لایزال حق رونمود این نسبت را توحید شهودی میگویند و این ولایت  
 علاقه بلطیفه روح عظم که محض نور است میدارد و این هر دو مرتبه ولایت خاصه او بسیار  
 است است درین مرتبه علم لدنی و مرتبه قطیعت و ابدانیت و غیره امور دیگر حاصل میگردد  
 و الله یقرن من یشاء چون این نسبت بحال رسد میرد باید که برین تجلیات مشاهدات  
 یافته قرار گیرد بلکه طالبی شود اگر چه این هم کمال ولایت است اما درین مرتبه نوعی شکر است فهم  
 میشود تا وصول مطلوب حقیقی بی تعلیم اشیا باشد بعد مرید باید که با دلتوجه مرشد خود از تجلیات  
 این تجلیات مشاهدات و واردات اگر چه لطیف باشد و آنچه ذهن نشین است از حق با شهادت از  
 غیر حق خالی و صاف سازد و بتلقین شد بقیه نیافت و دراء الوارث مشغول شود و مرتبه نیافت  
 طریقی است آنکه لطیفه سری را از واردات مذکوره خالی ساخته نظر باطن بران ارد حق تعالی را بتدریج  
 تمام تصور نماید و هر چه در ذهن خیال او باشد از همه پاک منزه بی جهت و بی کیف او را بطریق  
 در نظر او غیر مطلوب نباشد حتی که بجز نور تقیین معلوم هیچ نماند همچنین تنزیه بلا نهایت رساند و هیچ  
 جا قرار نگیرد پسیت ای برادر زنی نهایت در گهی است - هر چه بروی میسری بروی میسرت  
 چون حاجت نفسی نماند و آینه سری از توجهات و تصورات صاف و مصداق باشد و بی جهت بی  
 کیفی رونود مرتبه نیافت و دراء الوار و ولایت خص که ولایت ملائک متفرع است بوصول  
 انبیا و این ولایت متعلق بلطیفه سر است و الله اعلم بهیت هر که از فضل حق باشد مدد  
 این همه قمار حق او را رسد + بدانکه چون مرید لطیفه سری را از تجلیات اگر چه مشاهده باشد  
 خالی ساختن اصل دائره حقیقی شده لیکن چون حقیقت آگاه نیست از باب چهل است پس اگر

پس اگر ادا و الهی و جذبه معنوی شامل حال است جمیع مراتب عنصری و فوری را طی کرده آید بعد از  
نیافت و راز الورا حقیقت نیافت که مرتبه ولایت خصل الحوص که ولایت انبیاء علیهم السلام است  
روی نماید پس وصول این نسبت محض سعی در خلوت و تخیله باطنه من جهت حقیقت از یافت حق و غیر  
حق است حاصل اینکه اول ولایت خاص اگرچه ولایت است لیکن درین ولایت وجود غیر  
در نظر است یعنی تمیز و مظاهر و ظاهری است پس این به نسبت مرتبه عالیہ ایشان بوی شکر  
می آید و در ولایت محض اگرچه تنزیه است که جمیع مراتب ذاتیه و صفاتیہ و کمالیہ خود را منظر ذات  
و صفات و کمالات حق تعالی می بیند و بجز منظریت او هیچ نمی یابد و تنزیه او میکند اما تنزیه  
سائر الناس پیش تر به علو نبیاء علیهم السلام حکم تشبیه دارد پس دل را از قصو  
غیبت که نزد ایشان غیر حق است و او تعالی از ملاحظه تنزیه نیز منزه و پاک است تعالی الله  
عَنْ ذَلِكَ عَالِمُو كَيْفِيَّةٍ اَزْهَرُ وَ خِيَالِ خَالِي سَازِد و طالب ترقی شود تا تجلی بی کیفی و بی همتی  
بر دل مرید وارد میشود و تجلیات انوار قدم تجلی گردد و هر چند خلوص زیاده دخل در دایره این  
ولایت بیشتر از ان کمالات نبوت نبیاء علیهم السلام است و حقیقت این مرتبه خارج از  
تحریر و تقریر است اما محققان این قدر فرموده اند که اگرچه ولایت نبیاء و نبوت ایشان هر دو  
در دایره اصالت اند و هر دو از ظلیت خالی و مبرا لیکن این قدر است که در ولایت وصول  
بحقیقت صفات حضرت عزت جل شانه است و در نبوت وصول بحقیقت ذات محبت است  
نیفادت مراتب استعدا و یہ چنانکه فرموده قوله تعالى إِنَّكَ الرَّسُولُ كَذَّبْنَا كَافَّةً عَلَى بَعْضِ  
مَنْ قَدْ قَالَ اللَّهُ بِحُجَّتِ بِنَا لِيَسْجُدَ لِمَا خَلَقَ مِنْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ بِمَقَامِ حُضُورِ وَ حُضُورِ نُوْرٍ  
برسد که مرتبه بها با مع است ذکر مراتب از کار و شغال علیه نقشبندیہ  
بطریق اجمال و مختصار رقم آمده اگر به تفصیل باید از کتب ایشان مثل نسخه تبرک انوار محمدیہ  
مصنفه حضرت مولانا و اوستاد مولوی شیخ محمد فاروقی تھانوی سلمه الله تعالی  
که خلیفہ خاص حضرت مرشد دم و یادیم قطب الاعطاب مولانا سیاحیو نور محمد شاه چمنجانوی اند

قدس الله سره باید جست اما در بیان اشتغال طریقه احمدیه حضرت شیخ عبد الاحد امکا تیب اندازانکه  
مکتوبی مسمی بحبل الجواهر بغایت متین است و فی طریق تفصیل مراتب سلوک این طریقه به تفصیل تمام  
باحسن وجه در رساله آنها را از رابعه مولفه حضرت شاه احمد سعید دهلوی رحمه الله علیه که  
بغایت پسندیده است مرقوم است فقط اکنون بعضی کلمات مصطلحه حضرات نقشبندیه که  
بنابر این طریقه بران است بقلم می آید باید دانست و یاد باید داشت و آن را پیشوای خود  
باید ساخت و آن این است هموش دردم - نظر بر قدم - سفر در وطن خلوت و انجمن  
یا در گرد - بازگشت نگه داشت یا در داشت و قوت زبانی و قوت عدوی و قوت قلبی -  
یازده کلمه اند هموش دردم عبارت از آن است که همیشه هموشیار و آگاه بر  
نفس خود باید بود تا که دم بغفلت نه بر آید و این شغل دافع تفرقه نفسی است نظر بر قدم  
آنست که در آمد و رفت راه هر جا که باشد نظر بر پشت پا دار و تا نظر پراگنده نشود و جمیعیت  
اقرب باشد و در ابتداء دل تابع نظر است و پریشانی نظر در دل تا تاثیر میکند شاید نظر  
بر قدم اشارت بسیرت سیر سالک بود و در قطع مسافت هستی و طی عقبات خود پستی  
یعنی نظر او هر جا که نشی خود فی الحال قدم بر آن نهد سفر در وطن آنست که سالک  
در طبیعت بشری سفر کند یعنی از صفات ذمیمه بصفتا حمیده بر آید که معنی تخلق و با اخلاق  
است است خلوت و انجمن آنست که بظاهر با خلق و بیاطن با حق تعالی بود یعنی با همه حال  
متوجه الی الله بوده باشد یا و گرد عبارت از ذکر لسانی و قلبی است یعنی دور کردن غفلت  
را بنده حق تعالی بازگشت و آن این است که هر بار یکبار ذکر زبان دل کلمه طیب را گوید  
و در عقب آن هم بدل مناجات کند که الهی مقصود من تویی و رضای تو ترک کردم و دنیا  
و آخرت را برای تو عطا کن نهایی خود و وصول تمام بدرگاه خویش و این شرط عظیم است  
و ذکر از این غافل نشود نگاهد داشت مراد از مراقبه خاطر است از خطره ماسوا الله چنانکه اگر  
در یک دم صد بار کلمه طیب آگوید خاطر بغیر نرود بلکه از اسباب و صفات هم غافل بوده احدیت

در این کلمات  
نکته های بسیار  
است که باید  
در نظر داشت

مجرده را و در الورا را منظور نظر داشته باشد یا دو پشت عبارت از متوجه بودن بحق تعالی  
 است بهر دم و بهر حال سبیل ذوق و بعضی گفته اند که حضور بی غیب است و نزایل تحقیق  
 استیلا بر شهود حق بر دل تبو توسط حریفی آتی که کنایت از حصول یاد و پشت است و این امشاه  
 گویند و حق این است که این مقام مذکور که توجه تمام بحق است بدون فناء تمام و بقا کامل  
 حاصل نمیشود و **وقوف مانی** آنست که نبه بهر حال واقف احوال خود باشد اگر بطاعت است  
 شاکر باشد اگر معصیت است عذر خواهد یا آنکه پاس انفس انگاه دارد که حضور میگردد غفلت  
 و علی هذا القیاس در قیض و بسط استغفار و شکر باید و این محاسبه گویند و **وقوف عدوی**  
 و آن عبارت از رعایت حدود طاق در حق و اثبات است چنانکه گذشت و رعایت عدد در ذکر قلبی  
 موجب جمع خاطر متفرقه است و **وقوف قلبی** آنست که در آگاه و و وقت باشد با حق تعالی و  
 یا وقوف قلبی عبارت از آگاهی و حاضر بودن دل است بجناب حق تعالی بجهی که دل را  
 هیچ علاقه بغیر حق نباشد و بعضی گفته اند که در حین ذکر ارتباط و آگاهی موجب شرط  
 است که محققان فرموده اند که اگر طالب ذکر قلبی درگیر و تاثیر نشود ویر از ذکر باز داشته  
 بوقوف قلبی امر فرماید تا زود ذکر در گیرد تصرفات مشایخ طریق توجه شیخ خود را  
 از همه امور خالی ساخته متوجه شود بسوی نفس ناطقه خود در نسبتی که در مریدانقایش منظور  
 باشد و توجه خاطر صرف بحالش نماید و تصور کند که کیفیت و جذب از من و مرید سیر است میکند  
 بفضله تعالی افاضه نور و برکات حسب استعداد آن میشود بعد ابرار لطیفه قلب بر هر لطیفه  
 درجه بدرجه توجه نماید و همچنین در انوار انوار و ترقیات لطائف مرید باین طریق توجه کنند و بر مرید  
 غائب تصور صورت او نموده توجه غایبانه مینمایند و فائده او را میرسانند **طریق سلب**  
**مرض** آنکه خالی کند نفس را از همه طرقات خیال کند نفس در ایام یاران بیمار کیمریض دارد پس آن  
 مرض منتقل می شود از مرید بسوی او و این از عجایب صنعت آلهی است در خلق دیگر طریق **مرض**  
**مرض** تو بخشی آنکه بجهت بخاره صاحب نسبت و ضو کرده و حرکت نقل داد نماید و در دو استغفار



خوانده و بجزواری بدرگاه محیب الدعوات التجانی نماید که از مریض مرض - و یا از عاصی معصیت  
زایل شود بعد از آن مقابل مریض یا عاصی بنشیند و دست تمام جمع نموده و قیقه نفس بگیرد  
تصور کند که مرض از قالب بیض و یا معصیت از عاصی میگیرد و میکشد و در آن کند نفس او وقت  
گذشتن نفس خیال نماید که آن مریض و یا آن گناه از اندرون سبب کننده بر زمین می افتد و بوضوح تعالی  
مریض شفا یابد و عاصی توبه کند طریق در یافتن نسبت اهل اندر زنده باشد یا  
مردود طریقت است که بنشیند و بروی او اگر زنده است و اگر مردود است مقابل قبر او پس  
خالی کند نفس خود را از هر نسبت و التجانی نماید بدرگاه علام الغیوب که یا حکیم یا خبیر یا مبین  
خبرده ما را و آگاه کن از کیفیت باطن این شخص و متوجه شود بسوی روح او زمانی چند تا متصل  
کند روح خود را با روح او بعد وقفه جوع کند بذات خود پس هرگاه در یابد در نفس خود از  
کیفیات پس بداند که این نسبت آن شخص است و همین طریق در یافتن خواطر است طریق  
در یافتن خطره نفس خود را از حدیث نفس و از هر خطره خالی ساخته بدل بسوی قلب  
او متوجه شود و هر چه از خبر یا شر در خاطر خود کند پس بداند که از دست طریق کشف  
وقایع آئیده بطریق مهوود دل خود را از همه خطرات پاک نموده اول جنباب قدس عالم است  
و اخفی التجانی یا الله یا حکیم یا خبیر یا مبین آگاهی بخش مرا برین واقعه پس اگر قطع  
شد تمام خطرات و حاصل شد انتظار کشف آن واقعه مثل تشنه که آب آید و خواهد پس  
متوجه کند روح خود را ساعت بساعت بسوی ملا علی یا ملا اسفل بقدر مقدار خود و بهیئت تمام  
پس منکشف خواهد شد آن واقعه یا از یافتن یا بدیدن یا در خواب طریق دفع بلا بطریق معهود  
تحلیل کنند آن بلا بصورت مثالی و توجه و بهیئت قوی نماید برای دفع بلا با مدد الهی دفع خواهد شد اما این  
تصرفات عجیبه غریبه بدون حصول نسبت فنا و بقا دست نیابد و این معاملات از متوسطان سلوک  
الشرایع میشوند و از منتهمیان سبب عمیقات شان با مورد کوره کونی که ظهور گیرند و نیز باید دانست  
که ضرورت نیست که همه شرفات عارف صحیح مطابق واقع باشند زیرا که کشف قیام از امور غیبی است که تمام

هم دارد گاهی باشد که خلاف آن افتد پس انظار این چنین موید پیش یار و غیره را حاصل است و عیون  
**باب چهارم در بیان کیفیت تلاوت قرآن** و ادا نماز و دیگر اعمال متفرقة  
 باید دانست که بهترین سلوک الی الله سبب طریق و کرم و موده اند اول ذکر کلمه طیبه لا اله الا الله  
 و الحمد لله و ذکر تلاوت قرآن شریف سوّم ادا نماز باقی اذکار درین مندرج اند و از فضیلت  
 اینها قرآن و حدیث و آثار صلی علیهم است و این مختصر محال آن نیست که تعلیم آید و برکات و کیفیات  
 اثر آنچنین است این ذره بمقدار راجحه قدرت که بیان سازد فضیلت کلمه طیبه برای طالبان حق  
 همین بس است که یک قسم از لایزاله بر نفی ماسوا الله نهد و دیگر قسم از لا اله الا الله چنان قبس نهاده  
 و اصل حق گردد و از فضائل قرآن شریف طالبان همین کافی است که از مشغولی او حضوریت حق  
 و تکلامی او تعالی حاصل شود و نماز جامع این هر دو است و دیگر جمیع اذکار و عبادات و دعاء و  
 تسبیحات که درین شامل است و نیز در اینج پیشمار و نماز مندرج است که بیان نش از طاقت بشری نیست  
 سالکی که غلبه تنفراق و جذبات از نماز باز دارد از درج بسیار محروم ماند باینکه مقصود اصلی از نماز است  
 از اسرار الهی و بیان عبد معبود و او که مومن در مشغولی آن قاطع از ماسوا و قربانم حضرت حق تعالی  
 حاصل است پس طریق سلوک که بواسطه کلمه طیبه است بیان کرده شد اکنون چیزی طریقی و  
 کیفیت تلاوت قرآن و ادا نماز بطور طالبان حق بیان کرده می آید اول بیان طریق  
 تلاوت قرآن شریف بدانکه تلاوت قرآن افضل عبادت است و کدام طریق بر آن  
 تقرب الی الله سواهی و افضل بهتر از تلاوت قرآن نیست پس آداب و احتیاجات او آن است  
 که با خلاص تمام با طهارت کامل رو قبله یا بتربیل و خشوع و تحرن بعد از اعوذ و بسم الله  
 بلاخطه آن که کلام با خدا می کند و گویا او را می بینند و اگر نه تواند بداند که او را می بینند  
 و با او امر و نواهی مرا حکم می فرماید و بر آیت بشارت فرحان و بر آیت وعید ترسان و گریان  
 باشد و بجز و ایوان خوشش که موجب جمعیت خاطر و دفع غفلت است بخواند و این عام  
 است و طریق خاص آنکه طالب با شریطنه کورد خلوت که که ام محفل خلوت نباشد بعد ادا

دو رکعت نقل بآداب و حضور تمام بشیند و قرآن شریف را رو برو به بند عظمت کلام کبریا می بخندل  
 خود ملاحظه نماید دل را از جمیع خطرات خالی کرده متوجه حقیقت قرآنی که صفت کلام نفسی حق است گردد  
 و درین مرتبه اندک توقف کند چون خاطر جمع شود و حضوری بجای حق تعالی چون شاگرد پیش  
 استاد یقین حاصل آید بعد از بسم الله متشروع و مخصوص تمام با ترتیل و تجوید چنانکه پیش استاد  
 میخواند هیچ دقیقه و قسرت و فوگداری تملوت نماید و در حین قرائت خیال نکند که زبان درین لسان  
 اول صنوبری هر دو بر اثر تلفظ میکنند ازین ملاحظه غافل نشود و اگر غفلت آید زود و آهسته خوانده دل را  
 حاضر کند چون ازین مشق جمیع خاطر و حضوری بجای حق تعالی حاصل آید بعد از آن تصور کند که هر  
 بن موسی جسد قاری برای قرائت قرآن زبان گردیده و از هر بن موالفاظ می آیند و تمام قالب  
 قاری حکم شجره موسوی پیدا کرده است و درین ملاحظه در حین قرائت مستغرق گردد چون درین ملکه  
 حاصل آید بعد از آن در وقت تصور کند که حق تعالی بزبان قاری میخواند و او میشنود و بعد از آن  
 تصور کند که سالک میخواند و حق بگوش سالک میشنود چون درین ملکه شود بعد از آن در قرائت  
 خود تصور کند که او تعالی خود میخواند و خود میشنود و این هیچ نیست نه وجود سالک و وجود موجود  
 بجز آنکه آواز نیست که از هر جهت می آید و سالک درین محو است چون این مرتبه بحال رسد بفضله تعالی  
 امید است که معنی قی و اسرار قرآنی منکشف گردد و سالک بطلوب خود بهر بیان طریق ادا  
 نماز سالک طریقت را باید که در ادای هر اعمال خصوصاً نماز بنمزد و ارواح آنها که مراد از حبلی  
 و اخلاص نیت و خشوع و قبولیت بدرگاه او تعالی و محویت پیش احدیت است و در این مرتبه  
 اما اگر چه نماز حاصل حقیقت حقیقت نماز است و بدان رسیدن و چنان گذاردن شکل است  
 و معنوی بسیار دارد و لیکن چه و کوشش نماید که در مظهر تعالی آسان گرداند و اَلَّذِیْنَ جَاهَدُوا  
 فِیْنَا لَنَكْفِیَنَّهُمْ سُلُطَانًا طریقی ادایش آنکه اول نماز را صورتی تصور کند که دل و  
 نیت خالص و روح او حضور وقت او اعمال ظاهری و عناصر ریه و ارکان و حواس او  
 تعدیل ارکان و تحسین قرائت است تا یکی ازین مراتب نباشد نزد اهل العباد نماز نبود و نیز نماز را

طهارت حقیقی باید که لی آن نیز نماز نشود و آن طهارت دل است از ماسوائی که نظر قبولیت  
 حق بر دل است **إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَأَتَعَالَى لَكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَيَا أَيُّهَا**  
 پس هرگاه که دل نجس است بدن چگونه پاک شود که بدن تابع دل است پس چنان کن که دل  
 از غیر اسم پاک باشد و جز حق تعالی مستحق کرمست و منزه از برتری هیچکس انداخته تا قول الله که دست  
 آید و چون دست برای تکبیر بر داری دانی که اندوه جهان دست برداشتم در جهت و چرخ  
 روی دل بهمت تمام متوجه حق بود و چون **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** گوئی بدانی که در عالم هیچ کس حق حمد نیست  
 و جمیع محایا و راجع است در ذیل **لِلْعَالَمِينَ** نصو کنی که نیست رب جز او تعالی و در **الزَّخِيمِ الرَّحِيمِ**  
 امید بر کرم و رحمت او داری و بدان و اثنی باشی و در **يَوْمَ الدِّينِ** خوف را پیش گیری  
 در در قیامت را مشاهده کنی **وَالْأَمْرُ يُؤْتَى مَرَّةً لِلَّهِ بِلَقِينِ نَمَائِي** و چون **إِذَا لَمْ تَعْبُدْهُ** گوئی  
 یقین دانی که **لَا مَوْجُودَ إِلَّا اللَّهُ** و در **إِذَا لَمْ تَسْتَعِينْ** بحقیقت ملاحظه کنی که **لَا فَعَالِ**  
**إِلَّا اللَّهُ** در **إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** بدل را بی طلبی که حق رساند و از صراط **الَّذِينَ أَنْعَمْتَ**  
**عَلَيْهِمْ** آن را بی خواه که بسیار و اولیا رفته اند و در غیر **الْمُتَّقِينَ** علیکم **سَلَامٌ** و **الضَّالِّينَ**  
 پناه جواز غضب و از گریزی نفس خود در حالت قیامت استقامت بر طریق شریعت  
 و طریقت خواهی و در رکوع غفلت آبی و فذل نفس خود و در سجده فنا نفس و ثبات حق خواهی  
 و در تشهد محویت خود بشا هدی خواهی و در آن کوشی که هر چه در نماز خوانی بدان صادق باشی **إِلَّا**  
**فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالْحَقِّ** و در حضور و اخلاص جهد کن و هر نمازی  
 که بی آری مراقب باش در آن و اگر حضوری نبوده باشد باز اعاده کن و اگر باز و حضوری  
 قصوری واقع شود باز اعاده نامی حتی که پنج یا هفت یا در همین طور کنی امید قبولیت که بخاک کنی  
**مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَجَلَّ جَدُّهُ** یعنی جوینده یا بنده این دولت بوصول انجامد و نیز برین تفاسات  
 مکن بلکه همواره ملتی بصفتم ایجابی او تعالی باشی تا بنماز حقیقی برسی و حق را یابی و بگوئی و  
 برین عمل نماز است دست از طلب ندادم تا کام من آید - یا جان سب جانان یا جان تن بر آید

انشاء الله تعالی دست طلب به این مطلوب بسد بند و کره طریق دیگر در اوار نماز  
 بدانکه وقت ادای نماز روی قلب را متوجه بسبوی حقیقت کعبه که صفت موجودیت حق است  
 سازد و نور حقیقت نماز که صفت الوهیت او تعالی است ملاحظه نماید و تصور حقیقت خود که  
 مرتبه عبودیت است بجز تمام پیش آورد و خالص نیت ادا خدمت عبودیت کند و برای تکبیر  
 دست بردارد و خیال نماید که از هر دو جهان دست برداشته رجوع الی الله گشته و بگوید  
 الله اکبر و تصور کند گویا که نفس خود را به بکسیر حج کرده فنا ساخت و بتسبیح و تحمید قرار است  
 شروع کند و در قنوت ملاحظه قبولیت حق تعالی کند چنانکه در حدیث شریف آمده است  
 که وقتیکه گفت بنده الحمد لله رب العالمین فرمود حق تعالی ستایش من کرد بنده من بچین  
 گفت اللهم انی استعینک فرمود حق تعالی بر من توانا کرد بنده من چون گفت فإلیک توکل الدین  
 فرمود حق تعالی بیان بزرگی من کرد بنده من هر گاه که گفت إلیک تعبدت و إلیک استعینت  
 فرمود حق تعالی که این در میان من و در میان بنده من است و مرنبه مرست اینچنین است  
 و قتی که گفت اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین  
 فرمود حق تعالی این برای بنده من است و مرنبه مرست اینچنین است  
 پس در ملاحظه مجاهده متفرق گردد و در رکوع نظر بر نیت پادار و در ملاحظه عظمت و کبریا می او تعالی و  
 تذلل خود کند و در سجود نظر بر پستی داری و ملاحظه علو او تعالی و تحقیر خاکساری خویش نماید  
 و در قنوت نظر بر پستی داری و ملاحظه معنی التحیات کند و در آن حالت یقین داند که در حضوری حق تعالی  
 و مجلس انبیا و اولیا و اهل بیت و نیز در هر نماز ملاحظه ان نعم الله علیک است و در هر رکوع و هر  
 خطه آید ملاحظه لا صلاوة الا بحضور القلب دفع سازد و در قنوت آواز تلفظ چنان باشد که  
 که گوش خود بشنود بلکه هر که برابر او باشد و هم آواز نماید اما چندان بچرخاند که آواز از حلق  
 بر آید الا در نماز چهارم طریق دیگر نماز شب را طاهره در حالت نماز و حقیقت صلوة را مثل  
 ستاره خشان در حین قیام بر سجده گاه و در رکوع بر پیشانی و در حالت سجده بر پرده بسجده

و قعود بر این سینه مشاهد کف دست تزیین چون باین طور مذکور در ادائی نماز منرا ولت مشتق  
 نماید بعونه تعالی نماز حقیقی رود و در حقایق و معارف گوناگون بکشوف گردد و مرتبه الصلوة حراج  
 المؤمنین همین است که مقصود دنیا و دین را که شستن و با حق پیوستن است و الله بدین  
 من یشتی و خداوند ما را و هیچ دوستان ما را و همه طالبان حق را ازین دولت شرف گردان  
 و دین بپیران و برانگیزان بنده و برمت انبی و آل و صحابه جمیع آئین آمین آمین  
 طریق حصول زیارت جمال مبارک صلی الله علیه و سلم  
 بعد نماز عشاء با طهارت کامل و جامه نود و استعمال خوشبو بآداب تمام و روضی مدینه منوره بنشیند  
 و متحی از جناب قدس حقیقت محمدی برای حصول زیارت جمال مبارک صلی الله علیه و سلم شود  
 و دل را از جمیع خطرات خالی کرده صورت آن حضرت بلباس بسیار سفید و عمامه سبز و چهره منور  
 مثل بدر بر کرسی تصور کند و الصلوة و السلام عليك یا رسول الله رست و القلوة  
 و السلام عليك یا نبی الله چپ و الصلوة و السلام عليك یا حبيب الله در دل  
 خود ضرب کند این در و در شریف را هر قدر که تواند پی در پی تکرار کند بعد از آن این هر سه و  
 اللهم صل على محمد كما أكرمتنا أن نعبدك عليك اللهم صل على محمد كما هو  
 أهله اللهم صل على محمد كما تحب و نرضاه هر قدر که تواند بعد و طاق بخواند  
 و بوقت خفتن سبست و یک بار سوره اذا جاء نصر الله و فاجر نصر الله خوانده تبصیر جمال مبارک گردد و گویان  
 سر بسوی قطب و رو بقبله و بر دست راست بخیمه و الصلوة و السلام عليك یا رسول الله  
 خوانده بر کف رست دینده وزیر سر نهاده بخیمه این عمل شب جمعه یا شب دوشنبه بکند  
 چند بار عمل آرد انشاء الله تعالی بمطلوب جاهل رسید

طریق صلوة کن فیکون برای شکر کشائی سیرع الاثر است  
 هر کسی را که حاجتی سخت و دشواری پیش آید در شب چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه با طهارت تمام  
 و خلاص کامل دو رکعت نماز گذارد در رکعت اول سوره فاتحه یک بار و سوره اخلاص صد بار



و در دوم سوره فاتحه صد بار و اخلاص یک بار بخواند و صد بار این چنین گوید ای آسان کننده  
 دشواریها و ای روشن کننده تاریکیها و صد بار استغفار و صد بار درود و شریف بخواند و مخصوص قلب  
 از خدا تعالی دعا کند چو شب سوم آید بعد از ای دو گانه و غیره سر برهنه بوده و استغنین است آید  
 در کردن بنیناز و دیگر روزی از جناب الهی دعا کند پنجاه بار انشاء الله تعالی ضرر و عار او سبب  
 شود و این عمل در خاندان چشتیه بسیار مجرب است و این اصله کفر فیکون ای همین  
 نامند که در طلب براری جدا تا شکر طریق نماز استخاره بدانکه در امر استخاره کند بعد از آن  
 کار را عمل آورد و در استخاره مستحب خواب و یا ضرر نیست فقط همینان قلبی کافیت اگر فرصت  
 نباشد صرف بر دعا گفتا نماید طریقتش است که دور رکعت نماز بنیت استخاره ادا نماید و در رکعت  
 اول بعد فاتحه سوره کافرون و در دوم سوره اخلاص بخواند بعد سلام این دعا بخواند اللَّهُمَّ إِنِّي  
 أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ  
 فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ  
 أَنَّ هَذَا أَلَمْرُ حَيْرِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي أَوْ فِي عَاجِلِ أَمْرِي  
 وَآخِرِهِ فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا أَلَمْرُ  
 شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي أَوْ فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآخِرِهِ فَاصْرِفْهُ عَنِّي  
 وَاصْرِفْ عَنِّي عَذَابُكَ وَقُدْرَتِي الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ ثُمَّ ارْضِنِي بِهِ  
 طریق دیگر استخاره مثل چشتیه فرموده اند که بعد نماز عشاء دو گانه بنیت استخاره بگذارند و در هر  
 رکعت بعد از فاتحه سوره اخلاص سه بار بخواند بعد سلام اول آخر درود و شریف سه بار یا تسبیح  
 تسبیحی سه صد و شصت بار بخواند بعد از این چهار ستم را صد صد بار یعنی یا عَزِيزُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي  
 بَشِيرٍ يَا خَيْرُ أَخْبِرْ نِي يَا مُبِينُ بَيِّنْ لِي بَعْدَهُ رَوْسَوِي قَبْلَهُ وَبِطَرَفِ قَطْبِهِ  
 و پایی بجانب شمال کرده بر زمین بخوابد اگر معذور است اختیار داند اما با کس سخن نگوید و  
 گویان بخوابد این عمل را شب چشتیه یا دو شب یا چهار اگر در یک شب علوم نشود تا سیه یا نهفت

بکند انتشار همه چه مقصود باشد معلوم شود دیگر طریق سوره فاتحه یک بار سوره ناس سه بار  
سوره فلق سه بار سوره اخلاص سه بار سوره کافرون سه بار سوره اذکار اضراست پنج  
بار بعد هر قدر که تواند درود شریف بخواند چند آنکه درود گویان بخشد بوقت خفتن بدست راست  
تفنه و دست زین کارها بخشد

### کیفیت اعمال متفرقه صبح و شام

بدانکه شاعری اشتغال قلبیه را ضرورت است که سوای فرائض و واجبات و سنن بعضی از عبادات و  
طاعات و اوبرا و وظائف لسانی که ممد و مقوی و مفید صفائی قلب باشد بعمل آورد چنانچه نماز  
تهی که دو روزه یک است و نماز شبرا که شش رکعت است و دو تیر آمده است و چهار رکعت  
صلوة الصبح و چهار رکعت صلوة الزوال و شش رکعت صلوة الاذان و سبست رکعت  
هم آمده اند و چهار رکعت سنت قبل عصر و چهار رکعت قبل عشاء و روزه صلوة استسبح اگر  
فراغ باشد بخواند و سه روزه ایام بیمن و روزه پنجشنبه و دوشنبه و شش روزه شوال و نه روزه  
اول ماه ذی الحجه و اگر نتواند روزه عرفه ضرور دارد و روزه عاشورا و شش روزه اول ماه رجب  
و اول شعبان دارد و تلاوت قرآن شریف بقدر یکم و چهل و نه ختم کند و در میان سنت و فرض  
صبح چهل و یک بار سوره فاتحه مع تسبیح بخواند و بعد از صبح تسبیح ده بار کلمه چهارم و صد بار  
سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ و بعد از استغفار بخواند و صد بار استغفار صبح و شام و کلمه صد بار و  
چهل و یک بار یا حی یا قیوم لا اله الا انت استغفار ان تَحْيِي قَلْبِي بِسُورَةِ مَعْرِفَتِكَ اَبَدَا يَا اللَّهُ  
و در شریف اللهم صل علی سیدنا محمد و علی آل سیدنا محمد بعد از هر وقت که بخواهی  
هر قدر که تواند بخواند بعد از نماز سوره فتح و نیز اگر تواند منزل دلائل الخیرات نیز بخواند و بعد  
نماز عصر سوره عم یسار لون و صد بار یا کریم و بعد نماز مغرب سوره واقعه و بعد از غروب  
سوره ملک و یا سوره سجده و صد و یک بار یا حی یا قیوم بِحَسْبِكَ اَشْفِئْنَا اَوَّل و آخر  
دن و دیاره یازده بار و بجزو قلب تصور معنی بخواند صبح و شام سید الاستغفار یک بار و نود و نه نام یکبار



و صد بار درود شریف و صد بار این اسماء را قاضی الحاجات و یاکار فی  
 المهمات و یا دافع البلیات و یا حلال المشکلات و یا رافع الدرجات  
 و یا شافی الامراض و یا مجیب الدعوات و یا ارحم الراحمین بخواند طریق  
 ختم خواجگان چیست برای هر مری و منکرده و بقیه بنشیند اول ده بار درود  
 شریف بعد از آن سه صد و شصت بار این دعا بخواند لا اله الا الله الا  
 الهیة بعده سه صد و شصت بار الحمد للشرح پستریاز دعا مکرر سه صد و شصت بار بخواند  
 پس ده بار درود شریف بخواند ختم کند و حاجت از خدا تعالی سوال کند طریق ختم  
 خواجگان قادر بر هر برائی حصول مهمات اول دو رکعت نفل بخواند بعد از آن یک  
 و یازده بار سوره الم الشرح میخواند بعد از آن کلمه تجبید یازده بار و سوره یسین یکبار  
 بعد از آن اگر ختم کلان خواند سوره الم الشرح هزار و یازده بار بخواند و اگر ختم خرد خواند  
 یک صد و چهل و یک بار بخواند بعد از آن در هر تقدیر درود شریف یکصد و یازده بار بخواند  
 و از خدا تعالی مطلب بخواهد فضل در بیان مانع راه سلوک و طریق دفع آن  
 بدانکه طالب حق را حدیث نفس و خطرات بی معنی و تفکرات لایعنی و تشویشات خاطر مانع از  
 راه سلوک است و این مرض سخت است بزرگان علاج آنها فرموده اند پس اگر طالب حق  
 را در تنگی و نسبت قلبیه ملجوع و سراسر فاسده فتوری واقع شود غسل کند و جانه  
 نویسد و سه تنه ختم بخواند و در خلوت که از شور و شغب ظالی باشد در آید بنشیند و معوذتین  
 و اخلاص و فاتحه سه سه بار بخواند و سه بار استغفر الله من جمیع ما کون الله و اهل و اولاد  
 نقیة الابد الاله العظیم تکرار نماید و سه بار اعوذ خوانده طرف کف چپ قف زند و بعد بر سجده  
 و گواهی ادا نماید و در اینجا اللهم طهر قلبی عن غیبرک و نور قلبی بنور معرفتک ابد یا الله یا  
 الله یا الله هر قدر که تواند تکرار نماید بعد بطرف چپ یا بود و برست یا نود و در قلب یا نود ضرب کند  
 چند مرتبه تکرار کند و اگر باز خلجان خاطر شود فی الحال منکرده یا نه این که مشغول شود و اگر نشود

همین کند انشاء الله تعالی در دوسه مرتبه کین قلب خود را هدایت پس بذر کفری و ثبات بلا غلبه  
 لا خایله الا الله ولا موجود الا الله مشغول گردد و رعایت مدو شد و احسان خوش نگارد  
 طریق دیگر آنکه بطریق مهوری ازین سهامیسی یا الله یا فعال یا فتاح یا باسط گرفته  
 بذر سه ضربی و یا چهار ضربی مشغول شود و اگر خطرات دفعه نشوند و خاطر پریشان ماند چند بار  
 تنی و اثبات بلا حظه مذکور مع شرایط و زرش نماید و تصور کند و یقین داند زیرا که این وسایل  
 خیر باشد یا شر که از موجودات هستی هستند قایم حق اند بلکه عین حق داند زیرا که باطل نیز  
 از بعضی ظهورات حق است و بگوید هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن و هو بکل حق  
 علاید پس بلا شک باین تصور شوق و یقین غلبه کند و همه خطرات محو سازد

### بیان دریافت کیفیت تفرقه با و علاج آنها

بدانکه باعث تفرقه و تشویش خاطر بخند و جز نموده اندگاهی از مناد غلبه شوق و عشق هم پیا  
 صورتش آنکه عاشقان طالب صال حق اند و آن حاصل نمیشود مگر بفیاض طالب ذوات مطلق  
 و فنا و وقوف است بستی و انشراح خاطر ذوات او تعالی چون بعضی طالبین غلبه شوق و درد  
 اشتیاق ریاضت شفاقه بخور دهند و نفس را یک لحظه از لذات و مالوفات باز میارند  
 و جمع و عطش مفرط و ترک حجت خستیار میکنند این امور باعث انقباض خاطر میگردد و آن  
 انشراح و بنساط و شوق که میباشند بسبب فتور حواس مبدل نهم و پریشانی میگردد  
 علاجش مطلق ایمن کردن نفس از خود پشیمانیات مباحه و ترک ریاضت تا آنکه آن شوق و  
 انشراح و مستی عود کند و یا باعث تفرقه جبرین نامر می است که نفس در ترک مالوفات حسارت  
 میکند و تفرقه و تشویش بر میبیدد و علاجش بنید است که همت مومن طالب حق ریاضت طاعت است  
 و همت منافق و دشمن حق طعام و شراب مالوفات است طالبان حق جان مال فدای حق  
 حق میکنند و منافقان دین و ایمان را فدای مال میسازند نمود بامه نه با یا باعث تفرقه  
 فکر نیست که شیطان بدش اندخته میگردد اند اورا بسوی ناامیدی و وصول با قدح

در بعضی امور مرشد علاء حبش جمع کردن همت و خواندن **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ بِرَحْمَتِکَ الّٰهَیَّهِ** و یاد کردن  
 قصه حضرت موسی با حضرت خضر علیهم السلام یا باعث تفرقه بقیه رک نفسانی است که ظلمت آن  
 در مطالب حق است از جهت غلبه آن پریشانی خاطر و غم و یاس میخیزد علاء حبش که نفس است  
 چسبیدن است که بر نفس شاق باشد یا بدوام ذکر و خلوت یقین نماید یا باعث تفرقه قلب و ظاهر است  
 مغریت که هر چند خواهد که تصنیف قلب تجلید روح مشغول شود و نفس او فریاد برآورد و نشود پس  
 موجب آن باختلال مزاج است که اخلاط سوداویه بر دل هجوم کرده است علاء حبش تنقیه و تعدیل  
 مزاج است بقصد و استغفار یا باعث تفرقه نجاست است که بکثرت احداث و جنابات باشد  
 علاء حبش مباحثه و تطهیر بدن جامه است یا باعث تفرقه ارتجاع معاصی از نظم و غیره بر سبب کین طاعت  
 حق اهل حق علاء حبش تدارک آن خلل است یا باعث تفرقه غذاء حرام و شتیبه علاء حبش ترک  
 آن توبه و استغفار یا باعث تفرقه سجود و یواکلی که از شیاطین باشد علاء حبش خواندن خود تیرم مشغولی  
 بذکر یا الله یا الله هر قدر که تواند یا باعث تفرقه سواد ب نسبت مشایخ طریقه باشد علاء حبش رفع  
 آن سبب است نیز برای دفع هر تفرقه و تشویش نفس و نبات است یا تطهیر بدن جامه یا بخله نفسی آن جهات

### در بیان طریق اربعین یعنی چله

بدانکه اهل طریقت برای حصول مقصود اربعین مقرر کرده اند و سند و فوائد کثیر این عمل در کتب  
 سلوک موجود اند و این مختصر تحمل آن نیست طریقتی آنکه اول نیست خالص یعنی محض ضای حق تعالی  
 بتابعیت سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و پیروان سواد الله و فروع خاطر بنا بر عبادت و ذکر  
 الله تعالی و قصد کند و محل خلوت در جامع مسجد اولی است از فصل جمعه و جماعت محروم نماید  
 پس غسل کند و جامه نو پوشد و خوشبو استعمال نماید پس بستم تاریخ ماه شعبان قبل از نماز عصر که وقت  
 او افضل است اعوذ و بسم الله و خود تیرم کلمه بخواند و استغاثت و استمداد از ارواح مشایخ  
 طریقت بوسیله مرشد خود کرده و داخل خلوت شود و در حین خول بسم الله و الحمد لله



و در حین دخول بسم الله و الحمد لله و الصلاه علی رسول الله بخواند و قیوم رست بجهت بعد از  
 اللهم افتح لی ابواب رحمتک گفته داخل گردد و گانه نقل به نیت انقطاع از ماسوا و الله و  
 رجوع الی الله بگذارد و اگر بعد نماز عصر داخل شود نقل بخواند و متوجه سیوی قبله بنشیند و فاتحه  
 بار و احادیث عالم صلی الله علیه و سلم و متنازع طریقیت خود بخواند و از روحانیت ایشان باب  
 حصول استقامت استمداد نماید بعد از ذکر و مشغول و مرقبه هر چه دیر از مرشد خود رسیده باشد مشغول  
 شود و شرایط خلوت که دوام صیام و قلت طعام و قلت منام و قلت صحبت مع الانام و موات  
 بر طهارت عبادات و تلاوت قرآن در و شریف ذکر و ایم از ارکان و شرایط طریق خلوت است  
 نگار دارد و هیچ امر از این امور تغافل نورزد تا فائده خلوت حاصل آید و در اخیر عشره رمضان  
 طاق یعنی بست و یکم و بست سوم و بست پنجم و بست هفتم و بست نهم را زنده دارد تا از بركات  
 ایته تقدیر بهره یابد و در شبهای دیگر ثالث شب بیدار باشد و ذکر گویان و خواب و چون ثالث  
 آخر رسد بخواست حلقه استیجار و وضو نموده تجدید نماید و ذکر و مشغول مراتب مشغول شود تا صبح  
 چون هلال شوال نمودار شود بعد نماز مغرب دو گانه شکر خدا را گذارده از خلوت بیرون آید  
 شرایط خلوت بدانکه مجتهد طریقت حضرت جنید بغدادی قدس سره چند شرایط خلوت  
 بیان فرموده اند یکی دوام وضو هر گاه که بشکند باز همان وقت وضو نماید که این معنی  
 موجب اشراح و نورانیت قلب است دوم دوام صیام و فطار و تیل از مغرب و کل  
 طعام بعد عشا اگر خاطر مشوش نشود و الا مابین مغرب و عشا بخورد و سوم تقلیل طعام  
 لازم و اندک ثلث معده خالی دارد و اگر تواند از این هم کم کند چندانکه از غایت ضعف اشراح  
 و نشاط از دست برود و لذت در عبادات مانند غرض تقلیل غذا مورت رفت قلب صفائی  
 دل است و متقوی قوت ملک است و تجلب انوار الهیه است که ما و رد الجوع طعام الله  
 چهارم دوام سکوت مگر ذکر الله تعالی پس سالک اباید که در خلوت با کسی سخن نگوید الا  
 بضرورت شرعی که پیش آید یا حاجتی پس با خادم بقدر ضرورت کلام کند بلکه بنجام خود کسی

در خلوت راه ندهد زیرا که خاموشی شمر حکمت است و کلام بکلمات غیر ضروری نور انبیا که بسبب فکر حاصل میشود بر جا و سید پر خج دوام ذکر مراقبه است و ملاحظه آنکه جلیسین ذکر کنی بوجهیکه سرگزشت راه نیابد و غرض از خلوت همین است ششم نفی خطرات دفع حدیث نفس است پس جهد یلغ کن که خطره غیر امنیک باشد یا بدور دل نیاید زیرا که دخول حدیث نفس از ذکر باز دارد و قلب اکمل رساز و دوازده خلوت بر یاد دهد هفتم دوام ربط قلب با شیخ خود است و اعتماد و اعتماد آنکه این همان منظر حق است که او تعالی برای افاضه فیض خود بر من مقرر فرموده و از همین راه وصول با جناب قدس شریف شده پس همیشه بوصف محبت و تسلیم بجانب او متوجه باشد تا در اوزه فیض بر موقوف گردد و هیچگونه اعتراض بر شیخ در دل خود نیارد که این معنی موجب سدره حق گردد و نفوذ باطن من انحرور بعد الکلور

### کلمات پند و وصیت

طالب حق را باید که اول تحصیل مسائل ضروریه تصحیح عقاید فرقه ناجیه نماید و اتباع کتاب است و آثار صالحه باید بعد از آن ترکیب و تجلیه نفس از زوایل شاید چنانچه بزرگی میفرماید رباعی

|                             |                               |
|-----------------------------|-------------------------------|
| خواهی که شود دل تو چون آینه | ده چیز بیرون کن از درون سینه  |
| حرص و امل و غضب و فرغ غیبت  | نخل و حسد و ریاء و کبر و کینه |

و باز تجلیه که اشاره تحصیل اوصاف حمیده است که منازل سلوک اند چنانچه رباعی ثانی از اشعار است

|                                |                                |
|--------------------------------|--------------------------------|
| خواهی که شوی بمنزل قرب مقیم    | نه چیز بنفس خویش مندر ما تعلیم |
| صبر و شکر و قناعت و علم و یقین | تقوی و توکل و رضا و تسلیم      |

فائده و تفسیر سالک باید که بر او امر تر تعبت استحکام دارد و از ممنوعات او بپرهیزد و تقوی و پرهیزگاری را شعار خود سازد و در هر حال اعمال سنت را نگاه دارد و از منہیات و منتهیات احتراز نماید و اگر گناهی بظهور آمده باشد زود توبه کند و باستغفار و اعمال نیک تدارک آن نماید و بوقت دیگر دارد و نماز پنجگانه را با جماعت در مسجد او نماید و اوقات

خود را بعد از افرائض و واجبات و سنن و شغل باطن گذارد و بزیادتی نوافل و اوراد و غیره دارد  
 بلکه مشغولی باطن افرض و ایمنی داند و گاهی غافل نشود چون ذوق لذت بدان یابد شکر الهی  
 بجا آورد و اندک بسیار شمارد و هر عمل را برای رضای خدا تعالی کند و از کشف و کرامات  
 لذت نگیرد و بکینه نیریزد و در حالت بسط و شاکر باشد و در شریعت در آن حال کار دارد و  
 چون قیض شود دل تنگ مایوس نگردد و در کار باشد و جمیع عبادات خود را ششم و هفتم و هشتم و نهم  
 آن خود را مقصد داند و احوال باطن ابا جابل ظاهر نکند و سخن تصوف بر ملا نگوید و با غیر محرم هم نگوید  
 و با محرم در گوشه گوید و اوقات خود را ضبط دارد و از تلون طبع دور باشد و از دنیا و ماینها من  
 کل الوجود بدل تارک باشد و الاذکار و شغال هزار ساله بکار نیاید دل آینه است از  
 تابش غیر الله نگذارد و از طلب جاه و مرتبه که گمراهی است پناه جوید و وقت را غنیمت شمارد  
 از غفلت برباوندی که فائت را قضا نشود و در راه قدم ندانند و غم و شادی این و آن را  
 یکسو نهند که این حجاب است و از صحبت ناچسب خلاف شرع و منکر فقر او مبتدعه بگریزد و از  
 درویش خلاف شرع که برفیق سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم نباشد دور ماند اگر چه از سر  
 کرامات و خرق عادات بظهور آید و با آسمان پر دوازده مان بقدر ضرورت اختلاط کند و بهر یک  
 بد بکشد و پیشانی پیش آید و بر دمان بخیزد و آنکس را معامه کند و نیتی و پستی را شعار خود سازد  
 و اعتراض بر کسی نکند و سخن ملائم و نرم گوید و سکوت و خلوت را دوست دارد و بخاطر جمع کار  
 خود سرم گرم باشد و تشویش را بدل راه دهد و همه امور که پیش آیند از حق داند و مدام پاسبان  
 دل باشد تا خطره غیر نیاید و نفع رسانی را در امور دینی بر خود لازم داند و در هر کار اول نیت  
 خالص کند بعد از آن بعمل آرد و در خورد و نوش از اعتدال نروند و چندان زیاده که کسل  
 آرد و نه آن قدر کم که بسبب ضعف از عبادت باز ماند علی هذا القیاس و هر امر از  
 انفراد و تفريط پرهیزد و اگر نفس القمه چرب هی از و کاری هم گیری و بهتر است که قوت  
 از کسب سازد و اگر توکل کند هم زیباست و الا قوت باشد بشیر طبع از کسی طمع ندارد و دل را

از تعلق خیر اند پاک ارد و از هیچکس امید و ترس بجز حق تعالی ندارد و بهاسواالنس گیرد و  
 در طلب حق بی آرام و بی رحمت و مضطرب ماند و هر جا که باشد با خدا باشد و بر پیش و کم نعمت  
 آهی شکر نماید و از فقر و فاقه و تنگدستی و قلت محبت دل تنگ نشود بلکه فخر و عزت خود  
 در آن داند شکر بخاک آرد که این منصب بنیاد و اولیاست که مرا عنایت فرموده اند متعلقان  
 خود بر فوق و تطف و مهربانی معامله کند و از نافرمانی شان و گذرد و عذر آنها بپذیرد و از  
 غیبت مردمان حقیقت نماید و عیب و کمبود خود را در نظر دارد و به همه مسلمانان  
 از خود فضل داند و با کس محبت و جدال نکند اگر چه حق بجانب او باشد و مهمان نوازی و  
 مسافر پروری را پیشه خود سازد و صحبت غریب و مساکین راغب باشد و در خدمت علماء  
 و صلحا عزت و حرمت خود داند و آنچه میسر آید بصر فتن صرف نماید تا زیان نرساند و تعلق  
 دل با هیچ چیز ندارد و وجود عدم را بر ابرو داند و لباس فقر را دوست دارد هر قدر که طعام و  
 لباس میسر آید قانع بر آن باشد و ایشان را پیشه خود سازد و اگر مکی و تشنگی را که طعام است  
 محبوب دارد و کم خندد و بسیار گریه و از عذاب آهی و بی نیازی او ترسان و لرزان باشد  
 و موت را که میخ کن با سوار است هر وقت پیش نظر دارد و از دوزخ که جای فراق است بیاض  
 جوید و بهشت را که مقام وصال است بطلبد و محاسبه را بر خود لازم گیرد و محاسبه را به بعد  
 مغرب و محاسبه شب بعد صبح کند و محاسبه آن آگونی که حساب کند که در شب روز از من  
 چند نیکی و چند بدی بظهور آمده بر نیکی شکر نماید و بر بدی توبه و استغفار کند و صدق مقال  
 اکمل حلال را شعار خود سازد و در مجلس نهل و لهو و غیره و غیر شریع حاضر نشود و از  
 رسوم جاهل به پرهیزد و دوستی و دشمنی و خشم و خوشنودی برائی خدا بود و کوتاه دست  
 و کوتاه طمع باشد شریکین و کم گو و کم سخن و صلاح جو و بسیار طاعت و نیکو کار و نیکو رفتار و با  
 وقار بر دبار باشد و بس این است نشان نیکو خوی و اوصاف پسندیده و نیز هر که این  
 حاصل نماید باید که غره نشود و بر خود گمان نیکو نبیند و فقط







جلال الدین بخاری از مخدوم جهانیا جهان گشت از خواجه نصیر الدین روشن صرخ دلی از سلطان اشلاج شیخ نظام الدین اولیا بن محمد بن احمد بدونی از خواجه فرید الدین شکر گنج

ندکورتا سرور عالم صلی الله علیه وسلم  
سلسله علیقه دریه قدوسیہ

و نیز حضرت قطب العالم عبد القدوس گنگوہی را اجازت و غرق طریقه قادریہ از پیرو خود رویش محمد بن قاسم اودهی از سید بدین بھرائچی از سید جل بھرائچی از مخدوم جهانیا جهان گشت از سید جلال الدین بخاری از شیخ عبید بن عیسی از شیخ عبید بن ابوالقاسم از شیخ ابوالکاسم فاضل از شیخ قطب الدین ابوالخیر از شیخ شمس الدین علی افصح از شیخ شمس الدین حداد از امام الاولیا شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی از شیخ ابوسعید مخدومی از شیخ ابوالحسن قوشی علی البکری از شیخ ابوالفرح طرطوسی از عبد الواحد بن عبد الغفری تمیمی از شیخ ابوالکبر شبلی از شیخ جنید بغدادی از شیخ سری سقطی از شیخ معروف کرخی از داود طائی از شیخ حبیب عجی از امام حسن بصری از امیر المؤمنین علی اکرم الله وجهه از سرور عالم صلی الله علیه وسلم ایضا و نیز فقیرا درین طریقه قادریہ اجازت از مرشد حضرت مولانا میا نجیو نور محمد جھانوسی از حاجی عبد الرحیم شہید ولایتی از سید رحم علی شاه از سید عبدالزراق از سید عبدالحی از سید محمد غوث از سید ابو محمد از سید شاه محمد از سید متیس الاظم از سید الیاس مغربی از سید الحق مغربی از سید مولانا مغربی از سید احمد قدسی از سید عبد القادر راسی از سید عبد الوہاب از سید موسی از سید یحیی زاهد از سید زین الدین از سید عبدالزراق از غوث الثقلین عبد القادر جیلانی تا سرور عالم صلی الله علیه وسلم

سلسله علیقه شندیہ قدوسیہ

و نیز حضرت میران اجل بھرائچی را از مرشد خود شاه عبدالحق دیشان از خواجه عبد الله احرار از خواجه مولانا یعقوب حبیبی از خواجه علاء الدین عطار از خواجه بہار الدین نقشبند از خواجه سید

سلطان اشلاج شیخ نظام الدین اولیا بن محمد بن احمد بدونی از خواجه فرید الدین شکر گنج  
جلال الدین بخاری از مخدوم جهانیا جهان گشت از خواجه نصیر الدین روشن صرخ دلی از سلطان اشلاج شیخ نظام الدین اولیا بن محمد بن احمد بدونی از خواجه فرید الدین شکر گنج  
ندکورتا سرور عالم صلی الله علیه وسلم  
سلسله علیقه دریه قدوسیہ  
و نیز حضرت قطب العالم عبد القدوس گنگوہی را اجازت و غرق طریقه قادریہ از پیرو خود رویش محمد بن قاسم اودهی از سید بدین بھرائچی از سید جل بھرائچی از مخدوم جهانیا جهان گشت از سید جلال الدین بخاری از شیخ عبید بن عیسی از شیخ عبید بن ابوالقاسم از شیخ ابوالکاسم فاضل از شیخ قطب الدین ابوالخیر از شیخ شمس الدین علی افصح از شیخ شمس الدین حداد از امام الاولیا شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی از شیخ ابوسعید مخدومی از شیخ ابوالحسن قوشی علی البکری از شیخ ابوالفرح طرطوسی از عبد الواحد بن عبد الغفری تمیمی از شیخ ابوالکبر شبلی از شیخ جنید بغدادی از شیخ سری سقطی از شیخ معروف کرخی از داود طائی از شیخ حبیب عجی از امام حسن بصری از امیر المؤمنین علی اکرم الله وجهه از سرور عالم صلی الله علیه وسلم ایضا و نیز فقیرا درین طریقه قادریہ اجازت از مرشد حضرت مولانا میا نجیو نور محمد جھانوسی از حاجی عبد الرحیم شہید ولایتی از سید رحم علی شاه از سید عبدالزراق از سید عبدالحی از سید محمد غوث از سید ابو محمد از سید شاه محمد از سید متیس الاظم از سید الیاس مغربی از سید الحق مغربی از سید مولانا مغربی از سید احمد قدسی از سید عبد القادر راسی از سید عبد الوہاب از سید موسی از سید یحیی زاهد از سید زین الدین از سید عبدالزراق از غوث الثقلین عبد القادر جیلانی تا سرور عالم صلی الله علیه وسلم  
سلسله علیقه شندیہ قدوسیہ  
و نیز حضرت میران اجل بھرائچی را از مرشد خود شاه عبدالحق دیشان از خواجه عبد الله احرار از خواجه مولانا یعقوب حبیبی از خواجه علاء الدین عطار از خواجه بہار الدین نقشبند از خواجه سید

امیر کلال از خواجه محمد بابا ساسی از خواجه عزیزان علی رشتنی از خواجه محمود ابو الخیر فنونی از  
 خواجه محمد عارف ربوگری از خواجه عبدالحق بخردانی از خواجه یوسف مهدانی از خواجه ابو  
 علی فاریدی از خواجه نام ابو القاسم قشیری از خواجه ابو علی دقاق از خواجه ابو القاسم  
 نصیر آبادی از خواجه ابو بکر شبلی از سید الطائفة جنید بغدادی از شیخ سمری از شیخ معروف  
 کرخی از شیخ داود طائی از خواجه حبیب عجمی از امام اولیا حسن فخری از امیر المومنین  
 علی کرم الله وجهه از سرور عالم صلی الله علیه و سلم ایضا و نیز درین سلسله فقیر را اجازت  
 و خرقه از مرشد خود مولانا میا بخجینو نور محمد شاه و ایشانرا از سید محمد شهید از شاه عبدالوہب  
 از شاه ولی الله از شاه عبدالرحیم از شاه سید عبدالسید از سید آدم بنوری از امام ربانی  
 شیخ احمد مجذوب الف تانی از خواجه باقی باسد از خواجه انگلی از مولانا درویش از مولانا  
 زاهد از خواجه عبدالعزیز از تاسرور عالم صلی الله علیه و سلم ایضا و نیز فقیر را بیعت اجازت  
 این طریقه از مرشد سابق خود حضرت مولانا دینا سر حلقه مجاهدین مولانا نصیر الدین  
 دهلوی و ایشان را از شاه محمد آفاق دهلوی از خواجه ضیاء الله از خواجه محمد  
 زبیر از خواجه حجتہ الله محمد نقشبند ثانی از خواجه محمد معصوم از حضرت مجدد تاسرور عالم صلی الله  
 علیه و سلم

سلسله سهروردیه قدوسیہ

و نیز قطب العالم عبدالقدوس گنگوہی را از مرشد مرشد مرشد خود سید اجل بہرہی و ایشان را از  
 سید جلال الدین بخاری از شیخ رکن الدین ابو الفتح از والد خود صدر الدین از والد خود شیخ بہار الدین  
 رکیا ملتانی از امام الطریقہ شیخ شہاب الدین سهروردی از شیخ ضیاء الدین ابو نجیب سهروردی  
 از شیخ حمید الدین عبدالقاسم سهروردی از شیخ ابو محمد بن عبداللہ از شیخ احمد بنوری از شیخ  
 منشاد و دینوری از حضرت جنید بغدادی از معروف کرخی تاسرور عالم صلی الله علیه و سلم

و نیز قطب العالم عبدالقدوس گنگوہی را از مرشد مرشد مرشد خود سید اجل بہرہی و ایشان را از  
 سید جلال الدین بخاری از شیخ رکن الدین ابو الفتح از والد خود صدر الدین از والد خود شیخ بہار الدین  
 رکیا ملتانی از امام الطریقہ شیخ شہاب الدین سهروردی از شیخ ضیاء الدین ابو نجیب سهروردی  
 از شیخ حمید الدین عبدالقاسم سهروردی از شیخ ابو محمد بن عبداللہ از شیخ احمد بنوری از شیخ  
 منشاد و دینوری از حضرت جنید بغدادی از معروف کرخی تاسرور عالم صلی الله علیه و سلم

## سلسله کبرویه قدوسیہ

ونیز شیخ جلال الدین بخاری را اجازت طریقه کبرویه از شیخ حمید الدین سمرقندی از  
شمس الدین بن ابو محمد بن محمود بن ابرہیم بن ادہم از شیخ عطایا ر خالسی از  
شیخ احمد بابا کمال جندی از شیخ نجم الدین کبری از عمار یاسر از ابو انجیب سہروردی  
از شیخ احمد غزالی از ابو بکر نساج از ابوالقاسم گرگانی از خواجہ ابو عثمان مغربی از ابو علی  
کاتب از شیخ علی رودباری از سید الطائفہ حبیب بغدادی تاسرور عالم علی اہل علم

## مناجات

خداوند ابا بن پیدان عظام  
بحق آل و ازواج و صحاب  
نبوت و فرو و ابرار و باوند  
ز دست نفس کا فکیش خنخوا

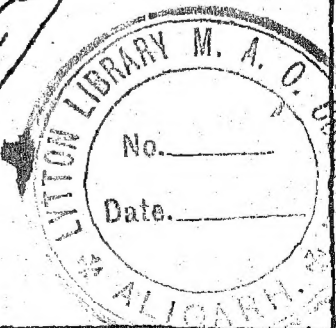
بوقت مرگ کن بالخیر انجام  
بجملہ اولیاء ابدال اقطاب  
بعشاق و بسا و و بر پا و  
آلہ العالمین مارا نگھدار

تسلیت

بالخیار

بخود مشغول دارند جیہا تم  
اگر میرم بدہ یارب بخاتم

احمد شد والمئنتہ کہ دین ایام فرخی فرجام کتاب فیض کشتاب لایف  
شریف حامی شریعت زیب طریقت، خدا آگاہ  
حضرت حاجی امداد اللہ تہا نوی ثم کمی لسی  
کا پر رازان مطبع باہ جادی الاولی  
۱۳۰۰ھ و مطبع محتبائی واقع  
دہلی طبع گردید





|  |                        |               |
|--|------------------------|---------------|
| CALL No. {   | <sup>R.</sup><br>۲۹۲۵۴ | ACC. NO. ۲۵۳۶ |
| AUTHOR   | فاروقی اسرار اللہ      |               |
| TITLE  | ضیاء القلوب            |               |
| <div style="border: 1px solid black; height: 200px; position: relative;"> <div style="position: absolute; top: 50%; left: 50%; transform: translate(-50%, -50%); opacity: 0.5;">             THE BOOK MUST BE RETURNED ON THE DATE STAMPED ABOVE           </div> </div> |                        |               |



**MAULANA AZAD LIBRARY**  
**ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

**RULES:—**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

